

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران



بیانیه ی کانون نویسندگان ایران

به مناسبت درگذشت پرویز شهبازی

...او هرگز از تعهد اجتماعی خود دوری نکرد و همواره در کنار مردم اعماق، که از میان آنها برخاسته بود، قرار داشت. درگذشت او ضایعه ای بزرگ برای جامعه ی علمی و فرهنگی مستقل کشور است.

یکشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۱ - ۱۳ مه ۲۰۱۲

پرویز شهبازی (۱۳۰۵ - ۱۳۹۱) در بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۹۱ چراغ عمرش خاموش شد. او ریاضیدانی برجسته، نویسنده و مترجمی توانا و به ویژه روزنامه نگاری پرکار بود و در گذر سالیان سردبیری چند مجله از جمله سخن علمی، وهومن و چیستا را به عهده داشت. ترجمه های پرویز شهبازی گزیده شده و آمیخته به وسواسی حرفه ای است. همچنین او هرگز از تعهد اجتماعی خود دوری نکرد و همواره در کنار مردم اعماق، که از میان آنها برخاسته بود، قرار داشت. درگذشت او ضایعه ای بزرگ برای جامعه ی علمی و فرهنگی مستقل کشور است.

کانون نویسندگان ایران این ضایعه را به خانواده و دوستان پرویز شهبازی و همچنین به جامعه ی علمی و فرهنگی مستقل کشور تسلیت میگوید.

کانون نویسندگان ایران

۲۳/۰۲/۱۳۹۱

محیط زیست ایران قربانی حکومت جمهوری اسلامی



مهرداد مهرپور محمدی

بر اساس گزارش شاخص عملکرد محیط زیست، در سال ۲۰۱۱، ایران در میان ۱۳۲ کشور جهان، در رتبه ۱۱۴ قرار گرفت. ایران در سال ۲۰۱۰ رتبه ۷۸ جهان و در سال ۲۰۰۸ رتبه ۶۷ جهان را در اختیار داشته است.

از جمله آسیب‌هایی که حکومت ضدانسانی و غارتگر جمهوری اسلامی ایران در دوران حاکمیت خود به کشور وارد آورده است، آسیب‌های زیست محیطی است. منابع طبیعی و محیط زیست ایران در طول این سال‌ها چنان خساراتی دیده اند که جبران برخی عوارض به زمانی بس طولانی نیاز دارد و برخی از آسیب‌ها نیز، غیر قابل جبران می‌باشند. حتی اشاره ای کوتاه به حوادث و خسارات وارده در حوزه منابع طبیعی و محیط زیست، فهرستی بسیار طولانی خواهد گشت. من در این نوشته به طور کوتاه، با ذکر مواردی، نگاهی به برخی جوانب مسایل زیست محیطی خواهم داشت که تا حدودی نمایی از شرایط و وضعیت محیط زیست ایران را نشان می‌دهد (البته قابل ذکر است که هرگونه تخریب محیط، تأثیراتی در پهنه جهانی به جا می‌گذارد و آثار منفی آن محدود به یک منطقه یا یک کشور نمی‌گردد). از آن جایی که محیط زیست پیوندی مستقیم و موثر و ناگسستنی با تمامی امور جامعه دارد، تخریب آن منجر به بروز عوارض دیگری نیز می‌گردد، همان طور که در ایران سبب ایجاد اختلال در کارکرد جامعه و بروز مسایل و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گردیده است. شایان ذکر است که گرچه زمان وقوع برخی مسایل در محدوده زمانی سال جاری و یا نزدیک به آن است اما با توجه به این که به طور معمول روند وقوع پدیده های زیست محیطی تدریجی است، نقطه آغاز این وقایع را می‌بایست در سالیان پیشتر (در زمان حکومت جمهوری اسلامی) جستجو نمود.

دریاچه‌ها و تالاب‌ها

دریاچه ارومیه: در مرداد سال ۱۳۹۰ برآورد گردید که شصت (۶۰) درصد از مساحت این دریاچه شامل سه هزار کیلومتر مربع، خشک و تبدیل به شورزار شده است. در آن هنگام میزان غلظت نمک دریاچهی ارومیه به

بیش از ۳۶۰ گرم بر لیتر رسید و عمیق ترین نقطه دریاچه ارومیه دو متر آب داشت. اکسیژن محلول در آب دریاچه ارومیه به شدت کاهش یافت که این امر موجب شد زندگی تنها موجود زنده این تالاب (آرتمیا اورمیاننا) با خطر جدی مواجه شود، به گونه ای که میزان آرتمیا در آب دریاچه ارومیه به صفر رسید. همچنین تمامی جزایر دریاچه ارومیه به هم چسبیدند. کل حجم آب موجود دریاچه ارومیه در شرایط نرمال ۳۴ میلیارد مترمکعب است که ۲۰ میلیارد مترمکعب آب دریاچه ارومیه از بین رفته است و برای جبران کم آبی به همان میزان آب نیاز است. ۱۰ با خشک شدن دریاچه ارومیه زندگی شش میلیون نفر در منطقه به خطر می افتد و ریزگردها به صورت ریزگرد نمک قسمت اعظمی از کشور را تحت تاثیر قرار می دهد و زندگی را در این نواحی نابود می کند. با خشک شدن دریاچه ارومیه بیش از ۱۰ میلیارد تن نمک به صورت گرد و غبار و طوفان بر سر مردم این ناحیه خواهد ریخت و این بحران تنها گریبان آذربایجان را نمی گیرد بلکه تمامی مناطق کشور را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد. ۲۰

احداث جاده ميان‌گذر در درياچه، ساخت سدهاى متعدد بر رودهاى تغذيه كننده درياچه و تخريب اكوسيستم منطقه، كه توسط حكومت انجام پذيرفته اند، از جمله عوامل مهم در بروز بحران خشك شدن درياچه اروميه مى‌باشند و در عين حال حكومت نه تنها هيچ اقدامى در جهت رفع انجام نمى دهد بلكه تجمعات مسالمت آميز مردم براى جلب توجه نسبت به شرايط بحراني درياچه و درخواست نجات درياچه از سوي آنان را، به شدت و با خشونت سركوب نموده است.

سایر دریاچه های کشور نیز از شرایط مناسبی برخوردار نیستند. از جمله دریاچه خزر دچار آلودگی های شدید و گسترده ای است که بر شرایط محیط و اقتصاد منطقه تاثیر منفی گذاشته است^{۳ و ۴} و همچنین دریاچه هامون در اثر عملکرد دستگاه های حکومتی خشکیده است و مشکلات متعددی برای مردم و منطقه به وجود آمده است.^۵

تالاب گاوخونی: تالاب گاوخونی که تنها دریاچه آب شور دایمی در فلات مرکزی کشور است و با متوسط وسعتی معادل ۴۳۰۰۰ هکتار وسعت در فاصله‌ی ۱۷۶ کیلومتری جنوب شرقی شهر اصفهان و ۱۲ کیلومتری ورزنه قرار دارد، به دلیل خشکی و کمبود آب، تا شعاع ده ها کیلومتر از تالاب، خالی از سکنه است. این تالاب با تثبیت پوشش گیاهی مانع از حرکت شن های روان به نواحی شرق استان اصفهان و از جمله شهر ورزنه می شد و نقش موثری در مهار بیابان زایی و نیز تغذیه آب های زیرزمینی، بهبود و بهسازی کیفیت آب و خاک و جلوگیری از فرسودگی و

جابه جایی خاک و کنترل سیلاب، حفظ تنوع زیستی و ذخایر ژنتیکی، حفظ پایدار آبادیوم های انسانی محدوده خویش، و ... داشته است.

برخی از مهمترین عوامل تهدید کننده و تحدید کنندهی این تالاب؛ نوسانات ورودی آب به تالاب و عدم تخصیص حقا به طبیعی آن(ناشی از مدیریت نادرست منابع آبی در بالادست)، ورود زه آب اراضی کشاورزی و پساب های صنعتی و شهری به رودخانه زاینده رود و تالاب گاوخونی، تخریب پوشش گیاهی تالاب و اطراف آن در اثر پیشروی کویر و چرای بی رویه دام در منطقه، قطع یکسره بیشه زارها، تاغ زارها و درختچه های اطراف تالاب، افزایش رسوبات سطح بستر تالاب و صید و شکار بی رویه ماهی و پرندگان می باشند.۶

متاسفانه گاوخونی تنها تالاب آسیب دیده نیست و تعداد زیادی از تالاب های ایران خشکیده اند و یا در حال خشکیدن و نابودی هستند.۷

رودخانه ها

سپیدرود(سفیدرود): سپیدرود گسترده ترین حوزه آبریز شمال کشور است.طبق یک بررسی، از ۱۶۰ رودخانه مهم کشور، میزان آلودگی ۷۰ رودخانه بسیار زیاد است که رودخانه سپیدرود از جمله این رودخانه ها می باشد. رودخانه سپیدرود با تخلیه مقدار ۱۸۴۰ تن نیترات و فسفات و مقدار ۳۰۰ تن انواع حشره کش ها، از آلوده ترین رودخانه های ایران در سواحل خزر است که به تنهایی بیش از ۵ درصد بار آلودگی تخلیه شده از سموم کشاورزی را در سواحل شمال کشور، به خود اختصاص داده است. ورود سالانه مقدار یک هزار تن پساب صنعتی و خانگی و انواع زباله های مدیریت نشده روستایی و شهری به سپیدرود، این رودخانه را به زباله دانی تبدیل نموده است. افزایش آلاینده های نفتی، میکروبی و کشاورزی؛ تعادل زیستی رودخانه سپیدرود را به خطر انداخته است و این رودخانه هر روز بیشتر به نابودی نزدیک می شود. اکوسیستم طبیعی سپیدرود دچار تغییرات زیادی شده است به طوری که از یک اکوسیستم فعال به یک اکوسیستم غیرفعال تبدیل شده است. این امر افزون بر خطر نابودی کامل رودخانه و گونه های متنوع آبریان موجود در آن، اقتصاد و معیشت هزاران انسانی که در حاشیه این رودخانه زندگی می کنند را نیز به خطر انداخته است. همچنین فلزات سنگینی همچون جیوه، کروم و سرب، از جمله خطرناکترین آلوده کننده ها به شمار می روند که سال ها در محیط باقی می مانند و زندگی جانداران را به خطر می اندازند. تجمع مواد آلاینده به ویژه عناصر سنگین در بدن آبریان و مصرف آنها توسط انسان، خطرات بسیار

جدی به همراه دارد و باعث بروز بیماری های خطرناکی برای انسان ها می شود. با این که گزارش های کاملی از وضعیت بحرانی سپیدرود وجود دارد اما هیچ گونه اقدامی برای نجات آن به عمل نمی آید. شایان توجه است که سپیدرود از خارج استان گیلان سرچشمه می گیرد و آلودگی و تغییرات آن به هشت استان دیگر نیز ارتباط دارد. ۸.

سایر رودخانه های کشور و از جمله؛ رودخانه های جاری در مازندران، رود کارون، و زاینده رود (۱۱ و ۱۲ و ۱۳) نیز دچار مشکلات شدیدی هستند.

آب های زیرزمینی

قنات ها: به دلیل خشکسالی (که همچنان ادامه دارد)، در طول ۱۲ سال (۱۳۷۷ تا ۱۳۸۹)، بیش از ۱۴۰ رشته قنات از مجموع ۵۹۹ رشته قنات گناباد خشک شده است و دیگر قنات ها نیز با کاهش ۱۰ تا ۹۰ درصدی میزان آبدهی روبرو شده اند. در اغلب مناطق کشت دیم از بین رفته است. باغات میوه نشانی از شرایط پیش از تاثیر بحران خشکسالی را ندارند. به علت از بین رفتن چراگاه ها و مراتع و گرانی علوفه، دامداری نیز به روال سابق انجام نمی شود. افت تولید شیر، کاهش وزن دام ها، کاهش تولید پشم، سوء تغذیه دام ها، شیوع بیماری ها در دام ها، از جمله آثار خشکسالی بر زیر بخش دام شهرستان گناباد بوده است. تعداد دام سبک در طول ۱۲ سال به میزان ۴۵ درصد کاهش یافته است. طی سال های نخست خشکسالی، به دلیل ناتوانی دامداران در تغذیه دام ها، بسیاری از دام ها و از جمله دام های مولد روانه کشتارگاه شده است. کار به جایی رسیده است که مردم منطقه که زمانی گوسفند به کشتارگاه های مشهد، زاهدان، یزد و اصفهان می فرستادند، امروزه خود از گوشت های وارداتی و سوسیس و کالباس استفاده می کنند. دستگاه های دولتی خسارت وارد شده به بخش کشاورزی شهرستان گناباد را ۲۶۱۰ (دو هزار و ششصد و ده) میلیارد ریال برآورد نموده اند و دولت فقط ۵/۵ درصد از خسارات وارده را جبران نموده است. همچنین برآورد شده که مبلغ ۷۱۰ میلیارد ریال به بخش منابع طبیعی گناباد خسارت وارد شده است. حیات وحش و گونه های زیستی نادر گیاهی و جانوری منطقه نیز به دلیل کاهش شدید منابع آبی و غذایی، در معرض خطر و نابودی قرار دارند. مناطق حفاظت شده «هنگام» و «هلالی» در سال های اخیر خسارات جدی دیده اند. ۹۵ درصد چشمه ها و ۹۰ درصد قنات های داخل مناطق حفاظت شده گناباد از بین رفته اند. چاه های آب آشامیدنی و بهداشتی روستاهای شهرستان گناباد نیز وضعیت مناسبی ندارند و عمق چاه ها از ۱۲۰ متر به ۳۰۰ متر افزایش

یافته است و کیفیت آب چاه ها نیز به شدت افت کرده است. بسیاری از روستاییان دیگر توان اداره زندگی خود را ندارند و حتی در تامین نیازهای اولیه و ساده زندگی خود درمانده اند و از کمیته امداد کمک دریافت می کنند. روستاییان زیادی به ویژه جوانان برای یافتن کار و گذران زندگی به شهرها مهاجرت نموده اند که برخی از آن ها در شهرها بیکار مانده اند و با مشکلات اجتماعی و خانوادگی متعددی دست به گریبان هستند. ۱۴.

چشمه ها: در فروردین ۱۳۹۱، آبدهی چشمه مشهور و پرآب «برم» در شهر لردگان (در استان چهارمحال و بختیاری) که دارای متوسط دبی آب ۲۴۰۰ لیتر در ثانیه بود و حتی در بحران خشکسالی و کاهش آبدهی نیز دبی آب آن از ۱۶۷۰ لیتر در ثانیه کمتر نشد، متوقف شده و چشمه به اصطلاح کور گردیده است. چند مزرعه پرورش ماهی و بیش از دو هزار هکتار از زمین های کشاورزی و شالیزارهای لردگان، از آب این چشمه بهره می گرفتند. بررسی ها حکایت از دخالت عوامل انسانی در بروز این اتفاق دارد. ریزش و فروریختگی گسترده در زیر چشمه و محدوده برکه در داخل زمین، که در اثر ساخت و ساز «مصلی لردگان» صورت گرفته و سنگ چینی هایی که با صخره سنگ های بزرگ و به بهانه محدود کردن برکه (به منظور افزایش سطح آب برکه) و محوطه سازی چشمه انجام گرفت، خاکبرداری ها و برداشت شن و ماسه در حجم بسیار زیاد و به صورت بی رویه و غیراصولی از بستر رودخانه فصلی بالادست چشمه و در نتیجه نفوذ آب گل آلود رودخانه در سفره زیرزمینی چشمه؛ عوامل بروز مشکل برای چشمه بوده اند. عدم آبدهی چشمه خسارت های زیادی را به مزارع پرورش ماهی پایین دست چشمه وارد نموده است. ۱۵.

بیابان ها

به دلیل بی توجهی و بی برنامه گی و عملکرد سوء حکومت، مساحت بیابان های کشور در طول چند دهه اخیر افزایش داشته است. به طوری که طبق برآوردهای پایان سال ۱۳۹۰، بیابان ها حدود ۲۶ درصد از کل مساحت کشور را تشکیل می دهند. میزان سطح بیابان ها در برخی استان ها از میزان میانگین کشوری هم بالاتر است و به طور مثال در کرمان، ۳۴ درصد از کل مساحت استان را بیابان ها تشکیل می دهند. ۱۶.

گسترش بیابان های جاجرم: جاجرم یکی از شهرستان هایی است که بخش زیادی از مساحت آن را بیابان تشکیل می دهد. به طوری که بیش از ۱۰۱ هزار و ۴۰۱ هکتار از عرصه های منابع طبیعی این شهرستان از بیابان تشکیل می شود که حدود یک سوم عرصه های طبیعی آن به شمار

میرود. بیابان های جاجرم به دلیل تاثیر عوامل اقلیمی و انسانی به طور روزافزون در حال گسترش است و این افزایش مساحت هم بیشتر در قسمت های مرکزی و جنوبی شهرستان به چشم می خورد. با بررسی شرایط حاکم بر منطقه و روند بیابانزایی در نقاط شهری، مشخص گردیده است که شهرهای جاجرم و سنخواست به همراه ۱۲ روستای پیرامون آن ها در معرض خطر قرار دارند و جمعیتی که از این شرایط متحمل ضرر و زیان می شوند، بیش از ۸ هزار خانوار خواهند بود (برآورد سال ۱۳۹۰). راه های ارتباطی و کارخانه «آلومینا» نیز در خطر است. کمبود اعتبار برای اجرای پروژه های منابع طبیعی به ویژه تثبیت شن و بیابان زایی، تخصیص نیافتن به موقع اعتبارات به رغم اقلیم خشک منطقه و پیشروی عرصه های بیابانی و فرسایش خاک، کمبود نیروی حفاظتی و قرق بان، کمبود تجهیزات اطفای حریق، نبود خودروی مناسب و مجهز به تجهیزات اطفای حریق برای استقرار در نقاط حادثه خیز؛ از جمله مشکلات موجود در راه مقابله با بیابانزایی و تخریب عرصه های منابع طبیعی به شمار می رود. بیابان زایی یک مسئله اجتماعی هم محسوب می شود که زندگی افراد و سرنوشت مناطق تحت سکونت آنان را به خطر می اندازد. زمانی که یک منطقه به بیابان تبدیل می شود، ساکنان آن منطقه ناچارند به مناطق دیگری مهاجرت نمایند. ۱۷

بنا به نوشته یک کارشناس حوزه مربوط (در سال ۱۳۸۸): از زمان تصویب و پیوستن ایران به پیمان مقابله با بیابانزایی [۱۳۷۵]، ۱۳ سال می گذرد؛ حاصل این ۱۳ سال، تدوین و ارایه برنامه ای اقدام ملی مقابله با بیابان زایی و کاهش اثرات خشکسالی است. بیش از سیزده سال (سه دولت) از تصویب این معاهده در مجلس شورای اسلامی ایران می گذرد، ولی دریغ از این که حتی وعده اجرای این قانون در شعارهای انتخاباتی دولت ها یا کاندیداها مطرح شود، تا چه رسد به تدوین و اجرای برنامه ای جامع متضمن اجرای مفاد این کنوانسیون به نام برنامه اقدام ملی و یا ایجاد ساختارهای تشکیلاتی و اداری مناسب برای پیگیری آن در کشور. متأسفانه دولت ها یکی پس از دیگری آمدند و در ابتدای کار یکی دو جلسه تشکیل دادند و بعد متوجه شدند که شاید کارهای مهمتری از جمله روزمرگی دارند و لذا آن را برای آیندگان رها کردند و رفتند. کافی است بدانیم که در طول ۴ سال گذشته [۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸] کمیته اقدام ملی به ریاست وزیر جهاد کشاورزی، فقط دوبار تشکیل جلسه داده است! آن هم در باره موضوعی که بیشترین خطر برای کارمایه های طبیعی و ملی به شمار می آید. ۱۸

منابع طبیعی (جنگل ها)

تخریب جنگل های ناهارخوران گرگان توسط نیروهای نظامی و امنیتی؛ جنگل ناهارخوران در حاشیه جنوبی مرکز استان گلستان با نام ساخت موزه در خطر تخریب جدی قرار گرفته است. رییس کمیسیون فرهنگی، اجتماعی و زیست شهری شورای شهر گرگان، در اردیبهشت ماه ۱۳۹۱ گفته است: «متأسفانه یکی از نهادهای دولتی [سپاه پاسداران]، قصد تصرف عرصه وسیعی از پارک جنگلی و تاریخی ناهارخوران و ساخت و ساز موزه در این محوطه را دارد. در سایه سکوت ادارات و سازمان های متولی، علاوه بر واگذاری این عرصه ملی که حدود ۱۰ هکتار است که دور آن را فنس کشیده اند، چهار میلیارد تومان هم از اعتبارات استانی و ملی به این ساخت و ساز اختصاص داده اند. در حالی که مطابق مقررات موجود، ساخت و ساز در این محور طبیعی- تاریخی ممنوع است و بسیاری از کارشناسان ساخت و ساز در این مسیر گردشی و طبیعی را منجر به نابودی کامل ناهارخوران می دانند. با توجه به این که این محوطه بیشتر تفریحگاه و محل استراحت اقشار ضعیف و متوسط شهری است ... ساخت و ساز و تصرف این محوطه، برای مردم قابل قبول و قابل تحمل نیست و بسیاری از مردم به شورا بابت آن اعتراض می کنند. سکوت مسوولان ذیربط همچون اداره کل منابع طبیعی استان و صدور مجوز قطع درختان ارزشمند منطقه ناهارخوران، باعث ادامه روند این تخریب شده است؛ در حالی که درختان بسیار باارزش و نادری در این محل وجود دارد که به لحاظ زیبایی و ویژگی های طبیعی در دنیا منحصر به فرد بوده و عمر بعضی از آن ها به چند صد سال می رسد و پس از قطع شدن، جایگزینی نخواهند داشت. متأسفانه تاکنون اقدامات و مخالفت های ما در این باره به جایی نرسیده و اخبار و گزارش های رسیده خبر از شروع این پروژه می دهد.»

مدیرکل منابع طبیعی گلستان در پاسخ به این سوال که چگونه ۱۰ هکتار جنگل برای ساخت موزه به یک نهاد واگذار شده گفت: «این مقدار ۱۰ هکتار نیست و حدود شش هزار متر است که در سال ۷۳ برای دفن شهدای گمنام به بنیاد حفظ ارزش های دفاع مقدس داده شده است. آنها تمام مجوزهای لازم را در همان زمان دریافت کرده اند و حالا در حال اجرای طرح هستند.»

اما رییس کمیسیون فرهنگی، اجتماعی و زیست شهری شورای اسلامی شهر گرگان درباره مساحت زمین تصرف شده گفت: «مجوز اجرای طرح در شش هزار متر داده شده اما فنس کشی در اطراف ۱۰ هکتار انجام شده است.» او در نامه ای خطاب به رییس دفتر بازرسی خامنه ای نوشت: «بیش از دو سال است که یکی از نهادهای استان گلستان حدود ۱۰ هکتار

از اراضی جنگلی را در ارتفاعات و دل جنگل های طبیعی و بکر ناهارخوران گرگان به بهانه تاسیس موزه محصور کرده و بی توجه به مخالفت های مردمی، اخیرا به قطع درختان و خاکبرداری عجیب و بی سابقه در این منطقه جنگلی(نورالشهدا) جهت ساخت و ساز اقدام نموده است... شواهد حاکی از عزم این نهاد نظامی جهت ساخت و ساز گسترده یک مجموعه اختصاصی این نهاد به بهانه احداث موزه است. این مجموعه با دست اندازی و تسخیر در محدوده ای از عرصه های منابع طبیعی و ملی است که همواره مورد نظر سودجویان و زمین خواران برای تخریب و ساخت و ساز بوده و از سوی مردم و مسئولان محلی صیانت شده است... اقدام نهاد مذکور مغایر فرمایشات و تصریح مقام معظم رهبری در ارتباط با صیانت از جنگل ها و منابع طبیعی(فرمایشات معظم له در روز درختکاری) است، این در حالی است که این نهاد مستقیما زیر نظر مقام معظم رهبری قرار دارد و این ساخت و ساز گسترده، مخرب و بی سابقه نزد مردم شهر گرگان و منطقه، ذهنیت و تبعات بسیار منفی ایجاد کرده است تا جایی که حجم عجیب خاکبرداری در دل جنگل، کارشناسان منابع طبیعی را نیز حیرت زده کرده است. در حالی که به فاصله چند دقیقه از شهر گرگان، زمین های غیرجنگلی و حتی کم بازده وجود دارد، انتخاب و اصرار بر تخریب یک عرصه کاملا طبیعی و جنگلی و همچنین عدم پاسخگویی و تهدیدهای امنیتی در برابر سوالات مردم شایبه های زیادی را گمانه می زند. عرصه جنگل های انبوه شمال کشور یادآور کدام یک از مناطق عملیاتی دوران دفاع مقدس است؟! ...»

شایان ذکر است که استان گلستان به دلیل جاری شدن سیل طی ۱۲ سال گذشته- که به زعم غالب کارشناسان، در اثر کاهش سطح پوشش گیاهی منطقه بوده- پرحادثه ترین استان کشور نام گرفته است. کارشناسان معتقدند اگر روند تخریب ها در جنگل های گلستان و از جمله ناهارخوران گرگان همچنان ادامه داشته باشد باز هم باید شاهد جاری شدن سیل و رواناب، از دست رفتن جنگل ها، فرسایش خاک، رانش زمین و بسیاری دیگر از انواع بلایا و حوادث باشیم. ۱۹۰

پیش از این هم به بهانه ساخت موزه برای بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس، به زمین های جنگلی و پارک ها تجاوز شده بود. قلع و قمع بیش از پانصد(۵۰۰) اصله درخت ۲۰ ساله در پارک جنگلی «تهلیجان» در آذرماه سال ۱۳۸۸، و نیز نوبتی پیش از آن تاریخ، از جمله تخریب های صورت گرفته در چارچوب فعالیت های بنیاد مزبور می باشد. ۲۰ بنیادی که تحت اختیار فرماندهان سپاه پاسداران قرار دارد. ۲۱۰

منابع طبیعی از جمله عرصه های مورد تخریب و غارت در جمهوری اسلامی بوده و هست و موارد بسیار زیادی را می توان برای آن مثال آورد. ۲۲ حفظ، حمایت و حراست از جنگل ها، مراتع، بیابان ها و حوزه های آبخیز کشور؛ از جمله وظایف سازمان جنگل ها، مراتع و آبخیزداری است. ۲۳ که مسئولان این سازمان بدان عمل نمی کنند.

مناطق حفاظت شده

پارک ملی کلاه قاضی: سال ۱۳۹۰ کمیسیون امور زیربنایی، صنعت و محیط زیست هیات دولت، ۸۷۰ هکتار از اراضی پناهگاه حیات وحش و پارک ملی کلاه قاضی در استان اصفهان را به وزارت راه و شهرسازی واگذار کرد تا دخل و تصرف در پارک های ملی و پناهگاه های حیات وحش به یک روال عادی تبدیل شود. وزارت مسکن و شهرسازی در سال ۱۳۷۵ درحالی نقشه های طرح جامع شهر جدید بهارستان را برای تصویب در شورای عالی محیط زیست مطرح کرد که بخشی از طرح در اراضی کلاه قاضی واقع شده بود.

سازمان مسکن و شهرسازی نه تنها به اعتراضات و مخالفت های کارشناسان و دوستداران محیط زیست در این خصوص اعتنایی نکرد، بلکه سند شش دانگ ۲ هزار هکتار اراضی متعلق به پارک ملی کلاه قاضی را بر خلاف نص قانون به نام خود نمود. در پی آن، مسئولان محلی محیط زیست به مراجع مختلف از جمله بازرسی و استانداری شکایت می کنند اما با وجود تاکید بر لغو این اسناد و اصلاح نقشه های طرح جامع هیچ گونه اقدامی در این زمینه صورت نگرفت؛ حتی مسئولان وزارت مسکن و شهرسازی دستور معاون اول وقت رئیس جمهور (در سال ۱۳۸۴) مبنی بر لغو اسناد ثبتی را نادیده می گیرند. سپس در همان سال (۱۳۸۴) شورای عالی محیط زیست طی مصوبه ای ۱۵۲ هکتار از زمین های این پارک را به وزارت مسکن و شهرسازی واگذار می کند و در اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۰، ۸۷۰ هکتار دیگر از اراضی پارک به مسکن و شهرسازی واگذار می شود. تاکنون مسئولان مسکن و شهرسازی موفق شده اند طی ۲ مرحله، ۱۰۲۲ هکتار از این زمین ها را با موافقت شورای عالی محیط زیست و مصوبه کمیسیون زیربنایی صنعت و محیط زیست تصاحب کنند.

در حالی زمین های کلاه قاضی به وزارت راه و شهرسازی واگذار شده که براساس ماده ۸ آیین نامه اجرایی قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست، هر گونه دخل و تصرف در پارک های ملی ممنوع و غیرقانونی اعلام شده است و مرتکبین چنین تخلفاتی براساس ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی باید به یک ماه تا یکسال حبس محکوم شوند. پس از اعتراض کارشناسان

و دوستداران محیط زیست به این واگذاری، رییس سازمان محیط زیست اعلام کرد: وزارت راه و شهرسازی در ازای دریافت ۸۷۰ هکتار از زمین‌های پارک ملی کلاه قاضی، ۲۰۰۰ هکتار زمین در نقاط مختلف کشور به سازمان حفاظت محیط‌زیست واگذار می‌کند، باید از سازمان حفاظت محیط‌زیست پرسید آیا ۲ هزار هکتار که نه، حتی ۲۰۰ هزار هکتار از زمین‌های دیگر می‌تواند جایگزین زمین‌های پارک ملی کلاه قاضی، با موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های زیست‌محیطی خاص خود باشد؟ آیا می‌توان حیات وحش و گونه‌های گیاهی پارک ملی را به جای دیگر منتقل کرد و به آن‌ها گفت تا حالا در کلاه قاضی اصفهان زندگی کرده‌اید از این به بعد بیایید این‌جا زندگی کنید؟ ۲۴

پیش از این نیز، کنار گذر شرقی و کنار گذر غربی اصفهان، بخش‌هایی از پارک ملی کلاه قاضی و پارک ملی قمشلو را مورد تصرف قرار داده بود. ۲۵.

آلودگی هوا

ریزگردها: رییس سازمان حفاظت محیط زیست ایران در فروردین ۱۳۹۱ گفت: از ۳۱ استان کشور، ۲۱ استان متأثر از ریزگردها است که منشاء آن‌ها در کشورهای خارجی همچون عراق است. ۲۶.

بر خلاف گفته مسئولین که تلاش می‌کنند منشاء ریزگردها را به تمامی کشورهای عربی معرفی کنند، کارشناسان محیط زیست اعتقاد دارند که همه گرد و غبار و ریزگردها از کشورهای عربی وارد نمی‌گردد و تعداد زیادی کانون‌های تولید ریزگرد در داخل کشور وجود دارد که مسئولین در این باره اظهارنظر نمی‌کنند و حتی در باره غلظت گرد و غبار نیز آمار صحیح ارائه نمی‌دهند. یکی از دلایل به وجود آمدن ریزگردها، کم شدن پوشش جنگلی و خشک شدن تالاب‌ها و تغییرات اقلیمی در کشور است. در این میان، دستگاه‌های مسئول نیز بیشتر به فکر فعالیت‌های تبلیغاتی و هیاهوی رسانه‌ای جهت مثبت جلوه دادن مجموعه کاری خود هستند. از جمله در استان لرستان دستگاه‌های مسئول در تابستان سال ۱۳۹۰ اعلام نمودند که اعتباری برای خرید ماسک فیلتردار و توزیع رایگان آن میان مردم اختصاص یافته است اما اقدامی در جهت خرید و توزیع ماسک‌های مزبور انجام نشد. این در حالی است که در سال ۱۳۹۰ مردم در استان لرستان، ۷۷ روز آلوده را پشت سر گذاشتند. ۲۷ برخی کارشناسان و فعالان زیست محیطی، بر این باورند که بخش عمده ریزگردها منشاء داخلی دارد و تالاب‌های خشک شده مهمترین منبع تولید گرد و غبار محسوب می‌شوند. ۷.

گرد و خاک شدید و ذرات معلق موجود در هوا، سلامتی مردم را به خطر انداخته و می اندازد. ریزگردها زمینه بیماری های تنفسی، ریوی و آسم را در افراد بالا می برد و بیماران قلبی- عروقی نیز در معرض خطر تشدید بیماری خود قرار دارند. ۲۸ گرد و غبار و آلودگی هوا باعث ناباروری زنان و عقیمی مردان می شود. آلودگی هوا با کاهش شدید باروری زنان و افزایش عقیمی مردان همراه است و ذرات گرد و خاک معلق در هوا، کارکرد دستگاه تناسلی و تولید مثل در زنان و مردان را مختل می سازد. آلودگی هوا، میزان سقط جنین و مرده زایی را چندین برابر می کند. پژوهش هایی که نتایج آن ها طی چندین مقاله در ژورنال های معتبر طب زناشویی و باروری منتشر شده نشان می دهند که آلودگی هوا با مختل شدن سلامت جنین، تولد نوزادان کم وزن، عدم رشد مناسب جنین، و نارس بودن نوزادان همراه است و تمامی این عوارض در هوای پاک بسیار کمتر رخ می دهند. میزان باروری زنان و مردان در اثر آلودگی هوا و پدیده گرد و غبار به نحو بسیار محسوسی کم می شود. تعداد اسپرم مردانی که در نواحی با هوای آلوده کار و زندگی می کنند به مراتب کمتر از مردانی است که از هوای پاک برخوردارند. ۲۹

هوای ناسالم شهرها

تهران، اهواز و کرج ۳ شهر نخست آلوده جهان: رییس انجمن آسم و آلرژی ایران- در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱- گفت: «عفونت ها، استرس و اضطراب، خستگی از کار، آلودگی هوا و دود بو موجب ایجاد آلرژی و تحریک آلرژی در آدمی می شود و متأسفانه تهران و اهواز و کرج ۳ شهر نخست آلوده جهان هستند که همین موجب شده تا این بیماری ها [آسم و آلرژی] تشدید شود.» ۳۰

در سال ۱۳۹۰، تهران دارای ۲۱۸ روز هوای ناسالم و بسیار ناسالم بوده است. ۳۱ برابر آمارهای سال ۱۳۹۰، میزان آلاینده بنزن در هوای تهران ۳۰ برابر حد مجاز و در محدوده پمپ بنزین ها ۶۰ برابر حد مجاز بوده است. منبع تولید بنزن سوخت است و کیفیت پایین سوخت و نیز اتومبیل ها، علت وجود بیش از اندازه بنزن در هوای شهر است. بنزن مشکلات بسیاری برای سلامت مردم ایجاد می کند و یک ترکیب سرطان زا است. ۳۲

آمار رسمی مرگ و میر ناشی از آلودگی هوای تهران: سخنگوی فراكسیون محیط زیست مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۷ آمار رسمی مرگ و میر ناشی از آلودگی هوای تهران را از سال ۸۴ تا ۸۶ ماهانه به طور

مستقیم ۱۴۰۰ نفر و سالانه ۱۶ هزار نفر اعلام کرده بود. مشاور محیط زیست در شهرداری تهران نیز در سال ۱۳۸۷ اعلام کرده بود که بر اساس آمار بهشت زهرا تنها در یک هفته با شدت گرفتن آلودگی هوای پایتخت ۱۵ درصد بر آمار مرگ بر اثر ایست قلبی افزوده شده است. ۳۳

سازمان حفاظت محیط زیست دارای وظایفی در راستای جلوگیری از آلودگی هوا و نیز رفع آن است که بدان ها عمل نکرده و نمی نماید. ۳۴

آلودگی آب

محل دفن زباله های شهر آستارا در ۵۰۰ متری شناگاه های عمومی قرار دارد. روزانه مقدار ۱۰۰ (یکصد) تن زباله در مکان مزبور دفن می گردد و از هر تن زباله دفن شده، مقدار ۴۰۰ (چهارصد) تا ۸۰۰ (هشتصد) لیتر شیرابه سمی و خطرناک تولید می شود که با انتشار آلودگی های شدید و تهدید بهداشت عمومی، سلامت انسان و حیوانات اهلی را به شدت در معرض خطر قرار داده است. ۳۵

بر اساس گزارش ها (در سال ۱۳۸۹)، هفتاد درصد آب شرب تهران از سدهای کرج، لار، لتیان و طالقان و ۳۰ درصد از منابع آب های زیرزمینی در تهران و اطرافش تأمین می شود. طبق بررسی های انجام شده درصد نیتрат موجود در آب های تهران بالاتر از حد استاندارد است و پایتخت ایران از این نظر در رتبه اول کشور قرار دارد. به ویژه آب شرب مناطق جنوب و جنوب شرقی تهران که از آب های زیرزمینی تأمین می شود، دارای درصد بالایی از نیترات بوده و سلامت مردم این مناطق را تهدید می کند. پس از تهران، آب شهرهای مشهد و اراک بیشترین درصد نیترات را دارند. افزایش درصد آلاینده نیترات در آب ها عوارض شدیدی از نظر سلامت ایجاد می کند که این عوارض گاه قابل جبران نیستند.

همچنین ماده «تری هالومتان» در آب شرب تهران وجود دارد که این ماده بسیار خطرناک و سرطان زا است. از سویی بلافاصله بعد از ورود آب به تصفیه خانه ها، پروسه تصفیه بیولوژیکی (میکروبی) و فیزیکی (رفع کدری آب و اجسام خارجی) انجام می گیرد. اما کاری که در این پروسه بسیار مهم است و در تصفیه خانه های تهران انجام نمی گیرد، تصفیه مواد محلول در آب است که شامل نمک خوراکی، گچ، آهک و عناصر سنگین می شود. به دلیل مشکلات سیستم فاضلاب و وجود چاه های جذبی در تهران، مواد شیمیایی و فلزات سنگین مانند ازت موجود در

شوینده ها، سوخت ماشین آلات سبک و سنگین و پسماندهای صنعتی و...، وارد سفره های آب زیرزمینی شده و پس از استخراج آب های زیرزمینی، به مصرف شهروندان می رسد که بسیار خطرناک است. مهمترین مشکل آلودگی آب تهران چاه های جذبی (چاه های متداول دستشویی خانه ها) است که به آلودگی سفره های زیرزمینی دامن می زنند. وقتی سطح آب های زیرزمینی بالا می آید، آب وارد چاه های جذبی شده و مقدار زیادی آمونیاک را به صورت ترکیب های مختلف با خود وارد آب می کند. افزایش مقدار آمونیاک و ترکیب های آن مانند نیتريت ها و نیترات ها، باعث بیماری های مختلف در بدن انسان، به ویژه کودکان می شود. مشکلات همچنان به شکل قبلی خود باقی است و دولت و دستگاه های مسوول کار خاصی در این رابطه انجام نداده اند. بی توجهی در این زمینه می تواند در بلند مدت بیماری های کشنده را افزایش داده و یک دهه آینده (دهه ۹۰) را برای شهروندان تهران به دهه ای پر خطر تبدیل کند. ۳۶

به رغم بیان مشکلات و آگاهی مقامات حکومت از شرایط نامناسب منابع آبی، دستگاه های مسئول وظایف خود را در ارتباط با منابع آبی (از جمله در خصوص جلوگیری و نیز رفع آلودگی آب ها) انجام نمی دهند. ۳۷

وضعیت تنوع زیستی ایران (گونه های گیاهی و جانوری)

وضعیت گونه های گیاهی: کشور ایران صاحب اقلیم های بسیار متنوعی است که در بروز تنوع بالای گونه ای بسیار مؤثر بوده است. تنوع اکوسیستم ها نیز در کشور ایران بسیار چشمگیر بوده که هر یک تعداد متنوعی از انواع موجودات زنده را در خود جای داده اند. منابع مختلف تعداد گونه های گیاهی ایران را حدود ۸ هزار گونه (مجموع گونه های گیاهی همه قاره اروپا) برآورد کرده اند که از این تعداد گونه گیاهی، حدود ۱۹۰۰ گونه اندمیک یا بومی هستند و در هیچ جای دیگر نظیر آن ها دیده نمی شود. وضعیت گونه های گیاهی ایران به نحوی است که متأسفانه در حال حاضر حدود ۱۰۰۰ گونه گیاهی در خطر انقراض قرار دارند. ۳۸

وضعیت گونه های جانوری: به گفته مدیر کل دفتر تنوع زیستی و حیات وحش سازمان حفاظت محیط زیست کشور (در آذر ماه ۱۳۸۹): تنوع جانوری در ایران بیش از یک هزار و ۱۳۰ گونه است که در حال حاضر هفت درصد از این تعداد گونه جانوری، در خطر انقراض قرار دارند. ۳۰ گونه از گونه های حیات وحش در شمار گونه های در خطر انقراض هستند که پلنگ، گوزن زرد، تعدادی از خانواده سمندرها، ماهی کورغار و

تعدادی از خزندگان؛ از جمله گونه های مزبور هستند. ۳۹

در میان علل انقراض گونه ها، تخریب زیستگاه ها، بهره برداری بیش از حد منابع و افزایش آلودگی ها نقش بیشتری دارند. ۳۸ مسئولین سازمان حفاظت محیط زیست نه تنها نسبت به جلوگیری از کاهش جمعیت گونه های در معرض خطر اقدامی به عمل نمی آورند بلکه با متجاوزین همکاری نیز می نمایند. ۴۰

انواع خسارات و آسیب های زیست محیطی از جمله گسترش سطح بیابان ها، کاهش سطح دریاچه ها و تالاب ها و خشک شدن آن ها، آلودگی هوا، آلودگی آب، نابودی زیستگاه های طبیعی، و ... در حکومت ضدانسانی و غارتگر جمهوری اسلامی ایران رخ داده و می دهد. این آسیب ها همواره وجود داشته و تنها در طول زمان با شدت و ضعف هایی همراه بوده است. متأسفانه این آسیب ها خود عوارض متعددی در محورهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به دنبال دارند. کوچ و مهاجرت اجباری جمعیت از مناطق آسیب دیده و حاشیه نشینی در شهرهای بزرگ، یکی از پیامدها است که با تاسف مسایل دیگری چون گسترش بیکاری، فقر و سایر آسیب های اجتماعی را در پی دارد. ۴۱

جایگاه ایران در حفظ محیط زیست: بر اساس گزارش شاخص عملکرد محیط زیست، در سال ۲۰۱۱، ایران در میان ۱۳۲ کشور جهان، در رتبه ۱۱۴ قرار گرفت. ایران در سال ۲۰۱۰ رتبه ۷۸ جهان و در سال ۲۰۰۸ رتبه ۶۷ جهان را در اختیار داشته است. ۴۲ تا همین جا همگسترده و شدت تخریب محیط زیست رخ داده در دوره حکومت اسلامی به لحاظ گستردگی و شدت با هیچ دوره ای از حیات کشور قابل قیاس نیست و متأسفانه همان طور که مشاهده می گردد، روزبه روز نیز بر وسعت و شدت تخریب محیط زیست در ایران افزوده می شود زیرا منافع دست اندرکاران حکومت جمهوری اسلامی چنین اقتضا می کند و محیط زیست قربانی سرمایه داری و منطق کسب سود گشته است.

از جمله وظایف اساسی سازمان حفاظت از محیط زیست، «حفاظت از اکوسیستم های طبیعی کشور و ترمیم اثرات سوء گذشته در محیط زیست»، «پیشگیری و ممانعت از تخریب و آلودگی محیط زیست»، «نظارت مستمر بر بهره برداری از منابع محیط زیست» و «برخورد فعال با زمینه های بحرانی محیط زیست شامل آلودگی های بیش از ظرفیت قابل تحمل محیط» است، در حالی که هیچ یک از این وظایف را انجام نمی دهد. ۴۳

همچنین اصل پنجاهم قانون اساسی حکومت جمهوری اسلامی، حفاظت از

محیط زیست را وظیفه‌ی عمومی دانسته و فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن را که همراه با آلودگی و یا تخریب غیرقابل جبران محیط زیست باشد، ممنوع نموده است^{۴۴}، اما این بر روی کاغذ است و در واقع، موادی که به عنوان قانون حفاظت از محیط زیست در جمهوری اسلامی موجود است، تنها برای آن است که وانمود شود حکومت برای این مقوله ارزش و اهمیت قایل است. در عمل چنین نیست و دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی(همچون سپاه پاسداران، وزارت راه و ترابری، وزارت نفت، وزارت مسکن و شهرسازی، وزارت نیرو و ...) و باندهای زمین‌خوار متشکل از عوامل حکومت، خود سردمدار تخریب منابع طبیعی و محیط زیست ایران هستند. در ذات حکومت سرمایه داری اسلامی، ملت و سرزمین و منابع و منافع ملی هیچ جایگاهی ندارند. برای سردمداران حکومت، مهم کسب سود به هر قیمت و روش است، امری که با غارت سرزمین و -استثمار مردم ایران همراه بوده و هست. هم از این رو، یگانه چاره یاساسی برای جلوگیری از نابودی کامل محیط زیست کشور و ایجاد تعادل در روابط انسان و محیط، سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی و استقرار حکومتی برخاسته از اراده‌ی مردم و حافظ حقوق انسان و محیط زیست او است.

mehrdadmehrpour@yahoo.com

منابع

۱- <http://irna.ir/NewsShow.aspx?NID=۳۰۵۲۶۷۶۳>

۲- <http://ilna.ir/newsText.aspx?ID=۱۹۵۰۳۰>

۳ و ۴- دریاچه خزر: سالانه مقدار ۵۰۰ میلیون تن انواع آلودگی‌ها از طریق رودخانه‌های سه استان شمالی ایران(گلستان، مازندران و گیلان) وارد دریای خزر می‌گردد. آلودگی دریاچه خزر علاوه بر این که به صنعت ماهیگیری و ذخایر آبی این دریاچه خسارت زیادی وارد کرده است، به صنعت گردشگری مربوط به آن نیز لطمه زده است. در حال حاضر به دلیل آلودگی آب این دریاچه، گردشگران کمتر رغبت می‌کنند در آن شنا کنند.۳برآیند بررسی‌ها نشان می‌دهد که بیشترین آلودگی دریاچه خزر محدوده‌ی ایران ناشی از ورود پسماندها و آلاینده‌های شیمیایی است که سموم کشاورزی نقش به‌سزایی در بروز این آلودگی‌ها دارد. ورود آلاینده‌های شیمیایی و کشاورزی در رودخانه‌های منطقه در حد نگران کننده‌ای است.^۴

از جمله اقداماتی که در خصوص جلوگیری از آلودگی آب های جاری می بایست انجام می گرفت، کاهش مصرف سموم شیمیایی و توسعه بهنگام و صحیح مبارزه بیولوژیک (بر علیه آفات محصولات زراعی و باغی) بود که وجود منافع عظیم در مصرف سموم (باندهای واردکننده و تولیدکننده وابسته به حکومت)، مانع از انجام چنین اقدامی شد.

۳- <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query=آلودگه%۲۰دریای%۲۰خرر&NewsID=۱۱۶۹۴۳۳>

۴- <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query=آلودگه%۲۰دریای%۲۰خرر&NewsID=۹۴۸۵۳۶>

۵- دریاچه هامون: خشکیدن دریاچه هامون و خشکسالی در طول بیش از یک دهه، سبب افزایش زمان بادهای ۱۲۰ روزه سیستان به بیش از ۱۶۰ روز گردیده است و با وزش این بادهای، گرد و غبار بستر دریاچه و حرکت شن های روان از شرق، به ویژه در ماه های اواخر بهار و فصل تابستان، زندگی را برای ساکنان استان سیستان و بلوچستان و به ویژه شهرها و روستاهای منطقه سیستان و شهرستان زاهدان مشکل کرده است. استمرار پدیده خشکسالی و شرایط بحرانی دریاچه هامون در شمال سیستان و بلوچستان، غلظت ذرات معلق در هوای این استان را در برخی مواقع تا ۱۰ برابر حد استاندارد می رساند. ریزگردها و حرکت شن های روان و گردوغبار در برخی مواقع امکان تنفس را برای مردم مشکل می سازد. حرکت شن های روان نه تنها مشکلات بهداشتی برای مردم به وجود آورده بلکه موجب تخریب زمین های کشاورزی و مناطق مسکونی نیز شده است. این افزون بر خسارت اقتصادی ناشی از عدم کارکرد تالاب است که در شرایط عادی، هر یک هکتار زمین دریاچه هامون فقط در بخش های صید و صیادی، صنایع دستی و دامداری، ۱۱۰ میلیون ریال بازدهی داشته است.

<http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=۱۳۴۹۶۸۵>

۶- <http://mohammaddarvish.com/desert/archives/۲۴۵۸>

۷- شانزده (۱۶) تالاب کشور در آستانه خشک شدن هستند: یک فعال زیست محیطی و عضو هیات علمی موسسه تحقیقات جنگل و مرتع، در ابتدای اردیبهشت ۱۳۹۱، در باره وضعیت تالاب های کشور گفت: «۱۶ تالاب کشور بین ۹۰ تا ۱۰۰ درصد خشک شده اند. در حال حاضر، ۸ تالاب «کافتر»، «پیشان»، «ارژن»، «مهارلو»، «نیریز»، «طشک»، «بختگان» و «کم جان» در استان فارس تقریباً به طور کامل و هشت تالاب «گاوخونی»

در اصفهان، «آلما گل»، «آجی گل»، و «آلا گل» در گلستان و «شادگان»، «هورالعظیم»، «هورالحمار» و «هورالهیوزه» در جنوب کشور بین ۳۰ تا ۹۰ درصد خشک شده اند. مهمترین راهکار برای جلوگیری و یا رفع خشکی تالاب ها، دادن حقابه این تالاب ها از سدهای بالا دست آن ها است و بر خلاف ادعای وزارت نیرو که دادن حقابه تاثیری در احیای تالاب ها ندارد، تنها راه احیای تالاب ها است. به عنوان نمونه چندی پیش یک سوم تالاب بختگان در استان فارس که کاملاً خشک شده بود، با ارایه حقابه از سد «درودزن» در بالا دست آن، احیا شد. از جمله اثرات خشک شدن تالاب ها و دریاچه ها، ایجاد کانون های بحرانی فرسایش بادی و چشمه های تولید ریزگرد است.»

<http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query=حيات%۲۰ووحش&NewsID=۱۵۸۱۴۷۲>

۸- <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query=سفیدرود&NewsID=۷۹۱۲۱۰>

۹- رودخانه های مازندران: رودخانه های استان مازندران (۱۰۳ رودخانه بزرگ و کوچک) صد درصد آلوده اند و به دلیل بی توجهی و عدم نظارت دستگاه های مسئول، ۲۳ رودخانه مهم شیلاتی استان مازندران نیز آلوده شده است. به دلیل آلودگی بیش از حد رودخانه های مازندران، تکثیر طبیعی ماهیان استخوانی به حد صفر رسیده است.

<http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query=آلودگی%۲۰دریای%۲۰خر&NewsID=۱۱۶۹۴۳۳>

۱۰- رود کارون: کارون تنها رودخانه ایران است که قابل کشتیرانی است و همچنین به آب های بین المللی ارتباط دارد. به گفته کارشناسان محیط زیست، این رودخانه که زمانی یکی از تمیزترین رودخانه های جهان محسوب می شد و جاذبه ویژه ای برای شهر اهواز بود امروز (سال های پایانی دهه ۱۳۸۰) به فاضلابخانه کثیفی تبدیل شده است. فاضلاب بیش از ۲۰ صنعت بزرگ و تعداد زیادی صنایع کوچک، به طور مستقیم به کارون می ریزد همچنین فاضلاب شهرهای حاشیه ای نیز به بستر رودخانه هدایت می شود. آب کارون به شدت به پساب های شیمیایی، صنعتی و انسانی، آلوده است. سدسازی های عظیم، کمبود آب و لاغر شدن رودخانه به دلیل لایروبی نشدن، از دیگر مشکلات این رودخانه مهم و اثرگذار بر زندگی طبیعت و انسان است. کارونی که هیچ گاه مهارشدنی نبود، امروز به فاجعه ای زیست محیطی تبدیل شده

است که کل خوزستان را تهدید می کند.

<http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query=آلودگی%۲۰کارون&NewsID=۱۰۲۷۲۴۳>

۱۱ و ۱۲ و ۱۳- زاینده رود: زاینده رود که آبادی منطقه وسیعی در مرکز کشور به آن وابسته بوده است، در سال های اخیر دچار کم آبی شدید گردیده است که منجر به خشک شدن قسمت زیادی از آن و از جمله در محدوده اصفهان گردیده است. خشکی زاینده رود برای مردم اصفهان و به ویژه کشاورزان مشکلات بزرگی ایجاد کرده است. گفته شده است که از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۸، زندگی ۵۰۰ هزار کشاورز در اصفهان با بحران مواجه شد و خانواده های آنها با فقر دست و پنجه نرم کردند. فعالان زیست محیطی انتقال آب زاینده رود به شهرها و مناطق دوردست و نبود مدیریت صحیح آب و استفاده ی بیش از حد آب در را در کنار بروز خشکسالی، از علل اصلی خشکی زاینده رود می دانند. در میانه سال ۱۳۸۸ برآورد گردید که در هر ثانیه ۴۰ تا ۵۰ متر مکعب از سد زاینده رود خارج می شود اما حتی یک متر مکعب آن هم به اصفهان وارد نمی گردد. ۱۱ آب زاینده رود دچار مشکلات کیفی نیز می باشد که از جمله دلایل بروز آن؛ ورود زهکشهای کشاورزی حاوی علف کشها، آفت کش ها و کودهای شیمیایی به رودخانه و ورود پساب های آلوده و فلزات سنگین به منابع آب سطحی و زیرزمینی می باشد. ۱۲ شهردار اصفهان در سال ۱۳۹۰ گفت که رفع خشکی زاینده رود هفت سال زمان می برد. ۱۳

۱۱- <http://www.dw.de/dw/article/۰,۴۵۹۵۵۳۵,۰۰.html>

۱۲- <http://mohammaddarvish.com/desert/archives/۲۴۶۸>

۱۳- <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query=خشکی%۲۰زاینده%۲۰رود&NewsID=۱۴۴۹۵۹۷>

۱۴- <http://hamshahrionline.ir/print-۱۱۴۱۳۱.aspx>

- ۱۵

<http://www.tabiatbakhtiari.com/archives/category/%d۸%a۲%d۸%a۸-%d۹%۸۷%d۸%a۷%db%۸c-%d۸%b۲%db%۸c%d۸%b۱%d۸%b۲%d۹%۸۵%db%۸c%d۹%۸۶%db%۸c>

۱۶- <http://www.farsnews.com/printable.php?nn=۱۳۹۰۱۲۱۰۰۰۱۴۰۴>

<http://www.khorasannews.com/News.aspx?type=۳&year=۱۳۹۰&month=۸&day=۸&id=۱۱۷۰۰۱۶>

۱۸ - <http://mohammaddarvish.com/desert/archives/۲۰۸۷>

۱۹ - <http://sharghnewspaper.ir/News/۹۱/۰۲/۱۰/۳۰۰۳۰.html>

۲۰ - <http://hoomankhakpour.blogfa.com/post-۵۳.aspx>

۲۱ - «بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس» در تابعیت ستاد کل نیروهای مسلح قرار دارد و از جمله اعضای هیات امنای بنیاد: رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، روسای ستاد مشترک سپاه پاسداران و ارتش، وزیر دفاع، رئیس دفتر عقیدتی-سیاسی فرماندهی کل قوا، فرماندهی نیروی انتظامی و فرمانده نیروی مقاومت بسیج می باشند.

<http://rc.majlis.ir/fa/law/show/۱۳۵۴۹۴>

این بنیاد در نهایت زیرنظر خامنه ای قرار دارد و دفاتر و تشکیلات آن در مراکز سپاه پاسداران در سطح کشور مستقر است و می توان گفت فرماندهان سپاه متولی امور هستند.

۲۲ - منابع طبیعی لرستان صحنه تاخت و تاز و تخریب: استان لرستان از لحاظ وسعت جنگلی، رتبه سوم کشور را دارا است اما متأسفانه میزان تخریب جنگل های استان بیش از ۳ درصد در سال است به طوری که سالانه بیش از ۱۲ هزار هکتار از جنگل های زاگرس تخریب می شود و این یک فاجعه برای محیط زیست لرستان است. ادارات کل منابع طبیعی و محیط زیست لرستان امکانات کافی جهت حفاظت از جنگل ها را در اختیار ندارند. نظارت در جنگل های لرستان بسیار ضعیف است. برای هر ۵ هزار هکتار جنگل باید یک جنگلبان وجود داشته باشد در حالی که در کشور و از جمله در لرستان با وجود جنگل های انبوه، برای هر ۷۰ هزار هکتار یک جنگلبان وجود دارد. شهرستان بروجرد دارای ۱۱۲ هزار هکتار منابع طبیعی است که فقط دو نفر نیروی حفاظتی در این شهرستان فعالیت دارند (بر اساس آمار ۱۳۹۰)، در حالی که این شهرستان باید ۲۲ نیروی حفاظتی داشته باشد. عبور لوله های گاز و نفت و مخابرات و برق، احداث جاده ها و بزرگراه ها، احداث کانال، آتش سوزی های عمدی، بهره برداری بیش از حد از معادن استان، چرای بی رویه و زودرس دام، تجاوز و تصرف عرصه های منابع طبیعی؛ از مهمترین عوامل نابودی جنگل ها و مراتع در استان لرستان است. ریزگردها هم

از جمله عواملی است که موجب تخریب جنگل ها می شود.

تاخت-و- تاز- تخریب / <http://isna.ir/fa/news/۹۰۱۲۲۲۰۳۳۰۵> منابع-طبیعی-لرستان-صحنه -

-۲۳

<http://www.frw.org.ir/AboutUS/HadafVaVazayef/pageid/۳۹/language/fa-IR/Default.aspx>

-۲۴ <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query>
= محیط ۲۰٪ زیست و NewsID=۱۵۶۵۷۸۱

-۲۵

<http://www.khorasannews.com/News.aspx?type=۱&year=۱۳۹۰&month=۷&day=۲۶&id=۱۱۵۰۱۳۴>

-۲۶ <http://www.mehrnews.com/FA/newsdetail.aspx?NewsID=۱۵۷۵۴۳۱>

-۲۷ <http://isna.ir/fa/news/۹۰۱۲۲۷۰۵۷۲۷> / نوروز-۹۱- با-طعم-گرد-و-خاک

-۲۸ <http://isna.ir/fa/news/۹۱۰۱۲۳۰۷۳۱۶> / گردو-خاک-پی-در پی-سلامت-مردم-ایلام-را-به-خطر

-۲۹ [http://www.salamatestan.com/index.php?](http://www.salamatestan.com/index.php?option=com_content&view=article&id=۶۶۷:۱۳۹۰-۰۳-۱۴-۲۰-۱۶-۵۲&catid=۲۶:۱۳۸۹-۰۵-۲۳-۲۳-۲۳-۲۵&Itemid=۲۸)
option=com_content&view=article&id=۶۶۷:۱۳۹۰-۰۳-۱۴-۲۰-۱۶-۵۲&catid=۲۶:۱۳۸۹-۰۵-۲۳-۲۳-۲۳-۲۵&Itemid=۲۸

-۳۰ <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۱۰۲۱۵۰۰۰۳۸۲>

-۳۱ <http://isna.ir/fa/news/۹۱۰۱۱۴۰۱۹۲۶> / تهران-نی-ها-سال-گذشته-۲۱۸-روز-هوای-ناسالم

-۳۲ <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query>
= پمپ ۲۰٪ بنزین و NewsID=۱۴۸۲۴۰۱

-۳۳ <http://www.fardanews.com/fa/print/۱۰۱۳۵۹>

-۳۴ در باره نقش سازمان حفاظت محیط زیست در زمینه آلودگی هوای تهران، یکی از مسئولان شهرداری تهران در یک گفتگوی تلویزیونی(در ۲۴ آذر ماه ۱۳۹۰) گفت: «سازمان حفاظت محیط زیست وظایف خود را

[%A۷%D۸%B۸%D۸%AA-](#)

[%D۸%A۷%D۸%B۲%D۸%AA%D۹%۸۶%D۹%۸۸%D۸%B۹-](#)

[%D۸%B۲%DB%۸C%D۸%B۳%D۸%AA%DB%۸C-%D۹%۸۸-](#)

[%D۸%AC%D۹%۸۶%DA%AF%D۹%۸۴%D۹%۸۷%D۸%A۷](#)

- ۳۹

<http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?pr=s&query=%D۸%BA%D۸%A۷%D۸%B۱%۲.&NewsID=۱۲۰۷۹۳۱>

۴۰- چراغ سبز سازمان محیط زیست به عربهای شکارچی هوبره در بوشهر: سه نفر از شیوخ عرب در دی ماه ۱۳۹۰ به همراه پرنده های شکاری خود (بالابان)، وارد یکی از روستاهای اطراف بوشهر (بونه گز) شدند تا اقدام به شکار «هوبره» کنند. مقامات ارشد سازمان محیط زیست- به رغم اطلاع از حضور این افراد در منطقه و هدف آنان و این که بازهای شکاری در اختیار داشته اند که جرم محسوب می شود- سکوت اختیار نمودند و به تشکیلات مربوطه در استان بوشهر نیز دستور دادند تا کاری به کار آقایان که گفته می شد سرمایه گذار هستند نداشته باشند!

<http://jamshidi۶.blogfa.com/post-۵۹۱.aspx>

هوبره (آهوبره) از پرندگانی است که به علت شکار بی رویه در خطر انقراض قرار دارد.

۴۱- مهرپور محمدی، مهرداد. نقش حکومت جمهوری اسلامی در نابودی منابع طبیعی و محیط زیست.

http://partov.wordpress.com/۲۰۱۱/۱۰/۰۱/jomhuri_eslami_iran-nabudgar_manabe_tabie-mohitzist

<http://isdle.ir/news/index.php?news=۷۷۸۷> - ۴۲

<http://doe.ir/Portal/Home/ShowPage.aspx?> - ۴۳

Object=GENERALTEXT&CategoryID=۰۴۲f۸۶ab-۵۸۹e-۴d۳۹-۹ba۶-

۹۶c۲۱f۴۹cb۱c&WebPartID=۲a۵eb۷۱c-d۴۳۲-۴۵۸c-۸۵۷۸-۰aad۶۹۱۸۲۷۵d

- ۴۴

http://www.imj.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=۵۸۳:۱۳۸۸-۱۱-۱۷-۱۵-۳۹-۴۶&catid=۸۴:۱۳۸۸-۱۱-۰۳-۰۸-۴۰-۱۰&Itemid=۲۲۲

فرهنگ قاسمی : جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران

فرهنگ قاسمی

بخش یکم

متأسفانه همیشه برخی برای دستیابی به آلترناتیو، راه و روشهایی را انتخاب کرده اند که یا به دامن قدرتهای بیگانه افتاده اند و یا آن را در چارچوب حاکمیت جمهوری اسلامی جستجو کرده اند و تن به ذلت قانون اساسی آن و ولایت فقیه داده اند.

فراموش نکنیم که ما در تمامی تاریخ شاهنشاهی ایران فقط یک کورش داشته‌ایم که به درستی از حقوق انسان‌ها سخن می‌گوید و یک کریمخان زند داشتیم که با تدبیری شایان توجه خود را وکیل‌الرعا یا و نه شاه نام نهاد. وانگهی، متأسفانه در همین تاریخ ایران به ندرت می‌توان پادشاهی را جست که عاقبت به خیر شده باشد... اگر رضا خان سردار سپه به پست رئیس‌الوزرای اکتفا یا اعلان جمهوری می‌کرد، شاید آینده ایران به شکل دیگری رقم می‌خورد و عاقبت کارش و همین‌طور، عاقبت کار محمدرضا شاه پهلوی به آن جا نمی‌رسید که رسید.

بخش یکم

فقط در سال‌های اخیر نیست که بسیاری از سازمان‌های ایرانی مخالف جمهوری اسلامی به ضرورت همبستگی مخالفان رژیم اعتقاد پیدا کرده اند و برای این همکاری‌ها برنامه‌هایی ارائه نموده، گام‌های مثبتی نیز برداشته اند ولی متأسفانه راه به جایی نبرده اند. اگرچه در اندیشه ایجاد آلترناتیو بوده اند اما هنوز بدان دست نیافته اند. متأسفانه همیشه برخی برای دستیابی به آلترناتیو، راه و روشهایی

را انتخاب کرده اند که یا به دامن قدرتهای بیگانه افتاده اند و یا آن را در چارچوب حاکمیت جمهوری اسلامی جستجو کرده اند و تن به ذلت قانون اساسی آن و ولایت فقیه داده اند. در عرض این سی و اندی سال دیدیم که این هر دو راه اشتباه محض بودند؛ زیرا نه با توسل به قدرت خارجی میشود مستقل عمل کرد و نه از آن امام و امام زاده هایش معجزه‌ای بر خواهد برخاست. بلکه اپوزیسیون تنها باید با اتکا به نیروی فعال سازنده خود و با همبستگی ملی جمهوریخواهان مستقل و آزادی‌خواه این کار را به ثمر برساند و بداند اگر درست عمل کند اعتماد مردم را جلب خواهد نمود.

در وضعیت اجتماعی امروز جامعه ما برای این تلاش دو مسئله مهم را باید درم نظر قرار داد. از یک سوی ما جامعه‌ای به اندازه کافی متحزب نداریم که در آن احزاب بتوانند نقش تعیین کننده بازی کنند، و از سوی دیگر در همین جامعه افراد غیر تشکیلاتی و علاقمند به فعالیت سیاسی کم نیستند؛ کسانی که حاضرند فارغ از ملاحظات عقیدتی و مذهبی و فرهنگی و قومی برای رها ساختن ایران از شرایط کنونی وارد عمل شوند. به عبارت دیگر در جامعه ما هم احزاب و سازمان‌ها و انجمن‌های سیاسی و مدنی وجود دارند و هم افراد. با توجه به این ملاحظه شاید مناسب باشد که تشکیلات این تلاش شکلی از یک جبهه فراگیر باشد که بتواند هم افراد غیر متحزب اما فعال و هم سازمان‌های سیاسی و انجمن‌های گوناگون اجتماعی و حقوق بشری را در درون خود جای دهد.

بیهوده نیست که بشریت همواره از آزادی سخن گفته است و از این اصل مهم دفاع کرده است؛ آزادی در هر جامعه‌ای به ویژه در جامعه استبداد زده ما اصل، و انتخابات آزاد وسیله‌ای برای به قدرت رسیدن حاکمیت ملت است. بنابراین تمامی مبارزات ما باید معطوف به دفاع از آزادی‌ها و کلیه شرایط لازم برای تحقق انتخابات آزاد باشد. مبارزه برای این شرایط به معنای سرنگونی جمهوری اسلامی و تمام ساز و کارهایش در حاکمیت موجود است و در حالی که شعار دادن در مورد آزادی انتخابات بدون پافشاری بر مطالبه این شرایط مفهومی غیر از مصالحه با حاکمیت جمهوری اسلامی و جستجوی راه حل از درون رژیم که غالباً پرهزینه و بی‌ثمر است نخواهد داشت. اگر این شرایط به وجود آید و استمرار پیدا کند هیچ قدرتی به هیچ بهانه‌ای نخواهد توانست خود را به مردم تحمیل کند.

نقش آقای رضا پهلوی در تحول سیاسی ایران

نمی‌توان سخن از ایجاد قدرت جانشین در شرایط استقرار آزادی کرد و به امر طرفداران پادشاهی در ایران پرداخت؛ حداقل نویسنده این سطور در نوشته‌هایش همواره به این موضوع نظر داشته است. مقدمات باید بگویم که برخورد من با مسئله پادشاهی در ایران به هیچوجه شخصی نیست و من با آقای رضا پهلوی هیچ خصومت شخصی ندارم به باور من در یک نگاه گسترده و وسیع به عناصر تشکیل دهنده مخالف جمهوری اسلامی ایران، پاره‌ای موارد مثل کوشش او برای به دادگاه کشیدن خامنه‌ای تأیید پذیر و پاره‌ای دیگر مثل کمک خواستن و تقاضای همکاری از اسرائیل و آمریکا و یا هر قدرت خارجی دیگر مردود است. اما او را از این جهت مخاطب قرار می‌دهم که رهبری طرفداران پادشاهی در دست دارد و چون رهبری او جنبه انتخابی ندارد و انتصابی بوده و بیشتر به مناسبت رابطه خانوادگی می‌باشد از نظر من این نوع رهبری در ذات خود با حاکمیت ملت ماینت دارد. علاوه بر این، در این سی سال گذشته فعالیت سیاسی آقای رضا پهلوی از تداوم و سرسختی لازم و کافی برخوردار نبوده است که او بتواند اعتبار رهبری عملی قدرت جانشین جمهوری اسلامی ایران را کسب کرده باشد. مع الوصف اگر قرار باشد رژیم سلطنتی در ایران روی کار آید از آنجا که برای سلطنت رقابتی وجود ندارد، همواره این خطر وجود دارد که او بدون کوچک ترین رقابتی، شانس پادشاه شدن را خواهد داشته باشد. نباید فراموش کرد که در اثر روی کار آمدن رژیم پادشاهی یکی از ستون‌های حاکمیت ملت یعنی حق آزادی مردم درانتخاب رهبری از بین خواهد رفت. بی‌تردید عده‌ای هستند که ادعا خواهد کرد که پادشاه در اداره مملکت مشارکت نخواهد کرد و این کار را به دولت و وزیران خود خواهد سپرد. این گونه تحلیل‌های در شرایط اجتماعی امروز و تاریخ ایران به دوردست واقعیت است کسانی که او را به بازگشت رژیم پادشاهی در ایران تشویق و ترغیب می‌کنند بی‌تردید سر دوستی با او ندارند.

فراموش نکنیم که ما در تمامی تاریخ شاهنشاهی ایران فقط یک کورش داشته‌ایم که به درستی از حقوق انسان‌ها سخن می‌گوید و یک کریمخان زند داشتیم که با تدبیری شایان توجه خود را وکیل‌الرعا یا و نه شاه نام نهاد. وانگهی، متأسفانه درهمین تاریخ ایران به ندرت می‌توان پادشاهی را جست که عاقبت به خیر شده باشد. اگر رضا خان سردار سپه به پست رئیس‌الوزرای اکتفا یا اعلان جمهوری می‌کرد، شاید آینده ایران به شکل دیگری رقم می‌خورد و عاقبت کارش و همین‌طور، عاقبت کار محمدرضا شاه پهلوی به آن جا نمی‌رسید که رسید.

متأسفانه در جامعه ما تاکنون نقش سلطنت چنین بوده است و علت آن هم کمبود فرهنگ دموکراسی و آزادی خواهی باید بوده باشد. اگر در تاریخ ایران حاکمیت مبتنی بر سلطنت به رشد دموکراسی و آزادی خواهی کمک نکرده است شاید به این علت باشد که حکومت موروئی در ذات خود تبعیض گرا است و تاروپود فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ما طوری رقم خورده است که استبداد طلب است. پس نباید در انتظار معجزه بود، بلکه باید کوشید ابزار و امکاناتی که مشارکت مردم را در تعیین سرنوشت خودشان فراهم می کنند افزایش داد که عمده ترین آنها آزادی انتخابات با قبول اصل بدیل گرایی است.

ما در اینجا نسبت به دموکرات و آزادی خواه بودن آقای رضا پهلوی قضاوت نمی کنیم. اما اگر فرض را بر این بگذاریم که او آزادی خواهی و دموکرات باشد، ضوابط و روابط و سازوکارهای قدرت به ویژه سنت پادشاهی در ایران و موقعیت کشور ما در منطقه و در جهان طوری است که او تبدیل به تصمیم گیرنده تنها خواهد شد. پس چاره ای غیر از اطاعت از قدرت های بزرگ و وابستگی به آنها نخواهد داشت، پس آزادی و استقلال و دموکراسی مرتباً زیر فشار و خطر از بین رفتن قرار خواهند گرفت. تنها چاره نیفتادن در این تله سهمگین وابستگی، بدیل گرایی در رهبری کل جامعه می باشد به شکلی که مردم بتوانند با بهره گیری از تمامی آزادی های لازم برای برگزاری یک انتخابات آزاد و عادلانه وارد عمل شوند و افراد مورد نظر خود را برای مدتی معین و مشخص انتخاب کنند.

اگر قصد آزادی خواهی و کمک به رشد آزادی در ایران و بنا نهادن اصل حق و مسئولیت انسان ها در جامعه ایرانی است آیا بهتر نیست آقای رضا پهلوی مسیری را طی نکند که اشتباه بودنش در گذشته ثابت شده است؟ اگر قصد شاهزاده خدمت به ایران و مردم ایران است بایستی بپذیرد که تحول عظیم گذار از شاهنشاهی به جمهوریت یک تحول اجتماعی و سیاسی و فرهنگی برای جامعه ما محسوب می شود. تغییر نظام از شاهنشاهی به جمهوری در اثر جانفشانی ها و فداکاری های مردم و روشنفکران سرزمین ما برای دست یافتن به یک نظامی جمهوری مبتنی بر دموکراسی و آزادی و استقلال بود که متأسفانه به کژراهه رفت و به حاکمیت دین و مذهب مبدل شد. نظامی اسلامی حاکم بر ایران نظامی است که تمامی اصول جمهوریت را زیر پا گذارده رفتار و کردار او دال بر بی ارزش بودن نظام جمهوری و بازگشت به سلطنت نمی تواند باشد. این امر تنها شامل میهن ما نمی باشد بلکه غالب جوامع در این رهگذرهای رشد و تحول هزینه های بسیار کلان پرداخته اند میهن ما از این امر

مستثنی نیست و شور بختانه شاید میهن ما مجبور بشود برای حفظ این تحول اجتماعی بیش از اینها تحمل خسارت و بدبختی بکند.

اگر کمی انصاف داشته باشیم باید بپذیریم که رژیم پادشاهی در ایران از بین رفت است و رژیم جمهوری اسلامی سالهای آخر عمر خود را میگذراند و امروز ما در دوران تحول اجتماعی و فرهنگی سیاسی تازه ای یعنی در مرحله گذار از حاکمیت مذهب و دین به حاکمیت ملت هستیم تنها همراهی شفاف آقای رضا پهلوی با جمهوریخواهان و دفاع او از جمهوریت میتواند یکی از شکافهای موجود بین اپوزیسیون را از بین ببرد و به پیروزی مردم ایران کمک کند. این موضعگیری اگر انجام شود حسن نیت او را در خدمتگزاری به این تحول اجتماعی نشان خواهد داد و بدون شک بسیار مورد توجه مردم ایران و اپوزیسیون اعم از اپوزیسیون فعال یا اپوزیسیون غیرفعال، در داخل و خارج از کشور قرار خواهد گرفت و او در میان مخالفین رژیم جمهوری اسلامی ارج و منزلتی خواهد یافت که شایسته یک انسان آزاد و معتقد به حقوق بشر و طرفدار جدایی دین و دولت است.

تنها در اثر چنین شرایطی است که آقای رضای پهلوی احتمالاً میتواند کمک شایسته‌ای به رشد و تحول جامعه کرده و در امر بدست آوردن آزادی و استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران و احترام به حقوق بشر و رعایت لائیسیته و سکولاریسم و باز گرداندن حقوق مردم ایران به آنان مفید واقع شود. در این صورت هم او زندگی مثمرتری خواهد داشت و هم ملت ایران در راه رشدی شرافتمندانه گام خواهد برداشت و هم جوانان میهن ما از جمله فرزندان آقای رضا پهلوی در اقصی نقاط دنیا پراکنده و در بدر نخواهند شد.

بخشی از جمهوریخواهان ایران اخیراً سندی را تحت عنوان پیمان همبستگی ملی جمهوریخواهان برای استقرار و استمرار آزادی و دموکراسی در ایران انتشار داده اند امضاکنندگان این پیمان کوشش دارند گام‌های مثبتی را در راه همبستگی جمهوریخواهان مستقل ایران بردارند و به امر تشکیل یک آلترناتیو جمهوریخواه مستقل و آزادیخواه کمک کنند ما در بخش دوم این‌نوشته کوشش خواهیم کرد در مورد نقش جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه در ایجاد دموکراسی و حاکمیت ملت در ایران پیشنهاداتی را به جامعه اپوزیسیون جمهوریخواه سکولار و لائیک و دموکرات ارائه دهیم .

ادامه دارد...

پیمان همبستگی ملی جمهوریخواهان برای استقرار و استمرار آزادی و دموکراسی در ایران

با ارج نهادن به جنبش ها و مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران در صد سال گذشته، ما ایرانیان آزادیخواه و دارای اندیشه های گوناگون که خواهان دگرگونی بنیادین در میهن مان و پایان بخشیدن به رژیم جمهوری اسلامی و هر گونه رژیم استبدادی و دیکتاتوری می باشیم، برای پیشبرد دموکراسی و پشتیبانی از جنبش مردم در راستای دستیابی به این هدف، تلاش و کوشش گسترده و هماهنگ را لازم میدانیم. برای گذر از تنگناها و موانع در راه استقرار دموکراسی در ایران، پایه ها و روشهایی را که محتوی پیمان همبستگی ما هستند، برای نقد و بررسی و گسترش همکاری ها به هممیهنان و جامعه ایرانی به شرح زیر ارائه میدهیم.

اصول پیمان همکاری ما

۱. آزادی

ما برقراری آزادی را هدف مبارزات خود میدانیم. ما همچنین پایبندی خود را به اعلامیه جهانی حقوق بشر و کلیه پیمانهای بین المللی وابسته به آن که در آنها از جمله آزادی عقیده، اندیشه، بیان، قلم و تصویر، آزادی دین و وجدان، آزادیهای مدنی، آزادی احزاب، سندیکاها، کانونها، انجمنها، آزادی تظاهرات و اعتصابات، آزادی پوشش، لغو هرگونه تبعیض جنسی و تأمین برابری حقوق زنان با مردان، عدم مداخله دولت در زندگی خصوصی و شخصی شهروندان. به رسمیت شناختن برابری حقوقی همه شهروندان بدون در نظر گرفتن تفاوتهای نژادی، جنسیتی، قومی، زبانی، مذهبی و شیوه های زندگی فردی تصریح شده است، اعلام می نماییم.

۲. استقلال

سرنوشت ایران توسط مردم ایران و نمایندگان منتخب آنان تعیین میشود و کلیه تدابیراتخاذی و سیاستگذاریها بایستی تابع نظر مردم بوده و ناقض حقوق اساسی و حقوق فردی و عمومی ملت نباشند و هیچ دولت یا قدرت خارجی حق دخالت چه مستقیم و چه غیر مستقیم در

حاکمیت مردم را ندارد.

۳. دموکراسی

ما خواهان دموکراسی به این معنی که کلیه قوای مملکت ناشی از اراده ملت و اراده ملت بالاترین قدرت در جامعه است که از طریق آرای آزاد مردم اعمال میشود، هستیم. از شرایط اساسی تحقق حاکمیت ملت تدوین و تصویب یک قانون اساسی دموکراتیک است که در آن حقوق و آزادی های مردم منظور و ضمانتهای اجرائی آن مشخص شده باشد.

۴. برابری در مقابل قانون

همه افراد جدا از جنسیت، قومیت، اصل و نسب، نژاد، زبان، زادگاه و منشاء و عقیده و ایمان، باورهای مذهبی و سیاسی از حقوق برابر برخوردارند و قانون اساسی و سایر قوانین بایستی این عدم تبعیض را رعایت و تضمین نماید.

۵. جمهوریت

ما خواهان اداره کشور تحت نظام جمهوری هستیم. جمهوری به مفهوم رد هرگونه نظام موروثی است که در آن مقامات کشور مسئول و پاسخگو هستند و برای مدت محدود و معین از سوی مردم و یا نمایندگان آنها انتخاب و یا گزیده می شوند.

۶. جدایی نهاد دین و هرگونه ایدئولوژی از دولت (Staat, État, State)

ما خواستار جدایی نهاد دین از دولت به مفهوم انتظام سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه میباشیم. هیچ دین و عقیده ای در قانون اساسی رسمیت نمی یابد. هیچ کس به دلیل داشتن و یا نداشتن دین و یا مسلک یا اندیشه ای از امتیازی ویژه برخوردار یا محروم نمیگردد. ما با تاکید بر مخالفت خود با دین دولتی و دولت دینی، مخالفت خود را با هرگونه دین و عقیده ستیزی نیز اعلام میکنیم.

۷. عدالت اجتماعی:

عدالت اجتماعی میزانی برای رشد و ثبات جامعه است. ما پیگیری سیاست هایی را ضروری میدانیم که عدالت اجتماعی به معنی کاهش شکاف بین قطب های فقر و ثروت، برخورداری اقشار هرچه وسیعتر مردم از فرصت ها و امکانات بیشتر شغلی، مسکن، بهداشت، درمان، آموزش و

پرورش و رفع تبعیض در همه عرصه ها از جمله، اقتصاد، حقوق، فرهنگ و هنر را که از شرائط تحقق یک دموکراسی پایدار است، در نظر داشته باشد.

۸. ملت ایران شامل گروههای جمعیتی با مذاهب و اقوام و زبانها و گویشها و فرهنگهای مختلفی است که با هم در ایجاد و غنای فرهنگ، تمدن و تاریخ مشترک سهم بوده اند. از اینرو همانطور که دولت نمیتواند نماینده دین و یا عقیده ای خاص باشد، نهادهای دولتی نیز نباید در خدمت قوم و یا فرهنگ خاصی قرار گیرند. احترام به حقوق اقوام مختلف ایرانی، حمایت از تنوع فرهنگی، قومی و زبانی، واگذاری تصمیم گیری ها به نهادهای انتخابی محلی و استانی و تلاش برای رشد موزون مناطق مختلف کشور و تمرکز زدایی از جمله اهداف ماست و ضروری میدانیم در دموکراسی آینده فراهم آوردن امکانات لازم برای رشد هویتهای فرهنگی مختلف در برنامه کار مسئولین اجرائی باشد. زبان فارسی زبان رسمی و سراسری کشور است. ما معتقدیم که فراگیری زبان اقوام مختلف ایرانی ازمدارس ابتدائی تا مرحله دانشگاه حق ایرانیان است و رعایت آن را ضروری میدانیم.

۹. تمامیت ارضی و سیاست خارجی

ما خود را پایبند به حفظ تمامیت ارضی میهن و سیاست خارجی مستقلی که بر اساس حفظ حقوق ایران، دفاع از صلح، حسن همجواری، رعایت و گسترش روابط مسالمت آمیز با سایر کشورها و بویژه کشورهای همسایه و پایبندی به میثاق های بین المللی باشد، میدانیم. ما خواهان تنش زدایی در سیاست خارجی هستیم و استفاده از ابزار نظامی برای حل مسائل سیاسی را مردود میدانیم.

۱۰. ما حفظ محیط زیست که نسلهای حاضر و آینده باید در آن حیات رو به رشدی را داشته باشند را وظیفه خود دانسته و خود را متعهد به رعایت ضوابط، اصول و استانداردها و الگوهای رفتاری مربوط به حمایت از محیط زیست و عمران طبیعت میدانیم و بر این باوریم که میراث های طبیعی ایران را باید از آسیبهای مختلف محفوظ داشت.

راه و روش سیاسی ما

۱. ما پایبندان به این پیمان نظام جمهوری اسلامی را در کلیت خود رد کرده، برای آن هیچ گونه مشروعیتی قائل نبوده و خواهان نظام

جمهوری در ایران هستیم.

۲. ما هرگونه تغییر رژیم را تنها با نیروی ملت ایران و با مراجعه به آراء مردم میسر میدانیم.

۳. پایبندان به این پیمان پرهیز از خشونت، هم در جامعه و هم در رویارویی با کلیت نظام جمهوری اسلامی را لازم دانسته و مبارزه سیاسی مسالمت آمیز را به عنوان روش مبارزاتی بر می گزینند.

۴. ما پایبندان به این پیمان، خواهان از بین بردن هر گونه آزار و شکنجه انسان هستیم و معتقدیم که در ایران، زندانی سیاسی و عقیدتی نباید وجود داشته باشد و لغو مجازات اعدام را از قوانین کشوری ضروری دانسته و برای تحقق این امور تلاش می کنیم.

۵. ما آگاهی مردم و اتکا به جنبش همگانی و همکاری کوشندگان سیاسی آزادیخواه از نحله های مختلف فکری و گسترش همبستگی ملی را لازمه پایان دادن به نظام جمهوری اسلامی و استقرار نظامی مبتنی بر آرا مردم میدانیم.

۶. افراد در همکاری در چارچوب این پیمان از حقوق مساوی برخوردارند و در کلیه اقدامات اصل مشارکت و تصمیم گیری جمعی را مبنای کار قرار میدهند.

۷. با احترام به کار سیاسی و صنفی در احزاب و تشکلهای که از لوازم ضروری تحقق و پیشرفت دموکراسی هستند، همکاری ما بر اساس این میثاق به صفت فردی صورت میگیرد و همبستگی برآمده از این میثاق به هیچ گروه، سازمان سیاسی، یا شخصیت خاصی وابسته نیست.

۸. ما پایبندان به این پیمان در جهت رعایت استقلال در نظر و عمل، هرگونه وابستگی سیاسی، مادی و غیرمادی، فردی یا گروهی به دولتها یا قدرتهای خارجی را مردود می دانیم و مخالف هر گونه زمینه سازی برای دخالت قدرتهای خارجی در ایران هستیم. تاکید میکنیم که این امر شامل وابستگی به جمهوری اسلامی و زمینه سازی های رژیم حاکم نیز میباشد.

۹. پایبندان به این پیمان بر این امر تاکید دارند که مفاد یاد شده در بالا جدایی ناپذیر و غیر قابل تفکیک از یکدیگر هستند و عدم رعایت هر یک از این اصول و مفاد مانع همکاری در این جمع است.

۱۰. پایبندی به اصول و مفاد این پیمان به معنای نفی ضرورت نقد و

تکمیل آن در ادامه کار نیست.

جلال ایجادی، امین بیات، یونس پارسا بناب، منوچهر تقوی بیات، محمود دلخواسته، سودابه صیوری، علی صدارت، سعید فدوی، فرهنگ قاسمی، پوران کریمی، جهانگیر گلزار، مرتضی عبدالهی، مهران مصطفوی، ژاله وفا

۱۸ اسفند ۱۳۹۰ برابر با هشت مارس ۲۰۱۲

«کسروی از خرد آغاز می‌کند و می‌رسد به بی‌خردی»

شاهرخ مسکوب

با پیشگفتاری از ناصر رحیم‌خانی

درست ده سال پیش و در چنین روزهایی و به دعوت و میزبانی «کانون فرهنگی ایده»، شاهرخ مسکوب، هفته‌ای در استکهلم با ما بود و در جمع ایرانیان، درباره‌ی «تجدد و دگرگونی پاره‌ای از مفاهیم در ادبیات آغاز قرن»، سخنرانی کرد.

جلسه‌ی سخنرانی با حضور بیش از یکصد تن از ایرانیان علاقمند به تاریخ و فرهنگ معاصر ایران در روز شنبه یازدهم ماه مه دو هزار و دو میلادی (۱۱ مه ۲۰۰۲) برگزار شد. «کانون فرهنگی ایده»، در بیان زمینه‌های تاریخی و فرهنگی متن و موضوع سخنرانی مسکوب و نیز معرفی کتاب‌های او، بروشوری دوازده صفحه‌ای در پانصد نسخه منتشر کرد. «کانون فرهنگی ایده» در آن بروشور، از جمله چنین نوشت: «وقتی انقلاب مشروطه‌ی ایران در گرفت، نه تنها «سیاست» که «فرهنگ» و «ادبیات» دیرینه‌ی ما نیز با دگرگونی‌های ژرف و آزمون‌های تازه روبرو شد. تنها معنا و روش سنتی حکمرانی و آئین‌کشورداری نبود که دستخوش تزلزل و دگرگونی می‌شد، جهان شعر و شاعر، جایگاه نثر و نویسندگان و مضمون و شکل ادبیات و فرهنگ ما نیز رنگ‌ها و نقش‌های تازه می‌پذیرفت. چند دهه‌ای پیش از خیزش مشروطه‌خواهی، پیشگامانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا

عبدالرحیم طالبوف تبریزی و همگامان اینان، کوشیدند با نگاهی نو و نقاد به گذشته‌ی تاریخی و فرهنگی ایرانیان دریچه‌ای بگشایند بر اندیشه و آفرینش فرهنگی و ادبی تجدخواهان. به گفته‌ی مسکوب «اندیشه‌ی تجد و امید به دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی که انقلاب مشروطه پیامد و خود بزرگترین انگیزه آن بود در فرهنگ ما نیز چون سیاست، تحولی ناگهانی و ژرف پدید آمد». برای گفت‌وگو پیرامون این دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی، و در ادامه‌ی برگزاری جلسات سخنرانی درباره‌ی «جدال سنت و مدرنیته» در تاریخ معاصر ایران، کانون فرهنگی ایده، این بار شادمانه میزبان شاهرخ مسکوب است. مسکوب می‌گوید: «تحولی که با انقلاب مشروطه در اندیشه‌ی ما ایرانیان پدید آمد، محدود به امر سیاست و کشورداری، نابودی استبداد، آرزوی حکومت قانون و برقراری آزادی نبود...، توام و همراه با این خواست‌های «اجتماعی - سیاسی»، دید ما از طبیعت، عشق، زن، و پاره‌ای از مقوله‌های فرهنگی، مانند تاریخ، اخلاق و ... نیزتغییر کرد. جایگاه بروز و پیدایش این تحول، البته در قانون اساسی یا شعارها و برنامه‌های سیاسی دولت‌ها و احزاب نبود. نشانه‌های این تغییر، اندک سالی پس از انقلاب مشروطه - همزمان با پایان جنگ جهانی اول و برکناری قاجاریه - در دوره‌ی کوتاه دهساله‌ی آخر قرن گذشته و نخستین سال‌های ۱۳۰۰ شمسی، در ادبیات پدیدار شد». شاهرخ مسکوب، در این سخنرانی، پس از اشاره به چند مفهوم تازه‌ی بالا در ادب پیشروی زمان، درباره‌ی نقش سه نماینده فرهنگی شاخص دوره‌ی پس از آن (۱۳۱۰ تا ۱۳۴۰) یعنی هدایت، کسروی و فروغی و نوآوری آنها در زمینه‌ی زبان و ادب، سخنرانی خواهد کرد. (نقل از بروشور کانون فرهنگی ایده ماه مه ۲۰۰۲. استکهلم)

شاهرخ مسکوب در سخنرانی یازده ماه مه ۲۰۰۲ میلادی در استکهلم،  نخست گریزهائی زد به مقوله‌هایی چون طبیعت، انسان، عشق، و زن در ادبیات کهن ایران و سپس اشاره‌هایی کرد به آغاز دگرگونی در مفهوم این مقوله‌ها در طلوع مشروطه و سپس‌تر، گذری به روزگار عارف قزوینی و داستان اندوهبار عشق او در «قصه‌ی پرغصه یا رمان حقیقی»، و نیز گریزی به خاطرات تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه. آنگاه پرداخت به محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) و نقش او در دگرگون ساختن زبان فارسی. شاهرخ مسکوب در بخش دوم سخنرانی خود، درباره‌ی کسروی و هدایت سخن گفت با این توضیح که چند بار خواسته است درباره‌ی این دو شخصیت بنویسد و نشده است آنچه می‌خواسته است. می‌خواست کسروی و هدایت را با هم و در مقایسه‌ی با هم بررسی کند، باز هم نشد آن چیزی که می‌خواست و دستمایه‌هایش را نیز فراهم آورده بود و همراه

داشت. مسکوب در این سخنرانی، دست کم سه تا چهار بار و هربار چندین صفحه از یادداشت‌هایش درباره کسروی را کنار گذاشت و گذشت. نیز نرسید بیش از یکی دو جمله‌ی کوتاه از هدایت بگوید با این وعده‌ی امیدوارانه که: «در مورد هدایت، شاید بماند برای سال دیگر و سفر دیگر.» آن سال دیگر و آن سفر دیگر از ما دریغ شد. دو سه ساله‌ی بعد را گرفتار بیماری بود و سرانجام، به بیان دردمندانه‌ی گیل گمش در سوگ انکیدو، «بهره‌ی آدمی»، به شاهرخ مسکوب نیز رسید.

در هفتمین سال خاموشی مسکوب و دهمین سالگشت سخنرانی او در استکهلم برآن شدم آن پاره از گفته‌های این اندیشمند بزرگ ادب ایرانی در باره‌ی احمد کسروی و صادق هدایت را تقدیم خوانندگان کنم.

این گفته‌ها از روی نوار صوتی، پیاده، یادداشت و تایپ شده و به همان‌گونه هم عرضه می‌شود. در ساخت دستوری گزاره‌ها نیز، دست برده نشده است. نثر زیبا و پاکیزه‌ی شاهرخ مسکوب را می‌شناسیم، سخنرانی اما لحن گفتار دارد و در سادگی ایراد شده است. مسکوب هنگام خواندن فرازهایی از نوشته‌های کسروی، گاه مورد یا موضوعی را توضیح می‌داد یا واژه‌ای را معنا می‌کرد. این موردها و توضیح‌های مسکوب، در متن تایپی، درون قلاب مشخص شده‌اند. مسکوب، در سخنرانی خود به چندین کتاب و نوشته از کسروی، اشاره داشت. همچنین به مناسبت بحث، مسکوب گاه به نویسنده یا عنوان کتاب و یا رویدادی تاریخی اشاره ای گذرا داشت. در این موردها، شماره گذاری در متن تایپی و توضیح درباره‌ی کتاب‌های کسروی و دیگر نویسندگان و نیز کتاب‌ها و نوشته‌ها، در پانویس، از من است.

دو حلقه نوار سخنرانی مسکوب در روز شنبه یازده ماه مه دو هزار و دو میلادی (۱۱ مه ۲۰۰۲) در استکهلم را، در تاریخ سه‌شنبه یازده ماه ژوئن دو هزار و دو میلادی (۱۱ ژوئن ۲۰۰۲)، به آدرس پاریس برای شاهرخ مسکوب پست کردم. چند روز بعد و در همان روز رسیدن بسته‌ی پستی، شاهرخ مسکوب در تماس تلفنی و با کلام مهرآمیز از دریافت نوارها خبر داد. خدمتش گفتم که یک نسخه از نوارها نیز نزد من محفوظ است. و اینک افسوس می‌خورم که از او نخواستم که نسخه‌ای از دست نوشته‌هایش درباره‌ی کسروی و هدایت را برای مطالعه در اختیارم بگذارد. در سخنرانی استکهلم، شاهرخ مسکوب تنها به بخش کوچکی از آن یادداشت‌ها ارجاع داد و ما نیز تنها، همان نوارهای سخنرانی و همان ارجاع‌های اشاره شده در نوارها را در اختیار داریم. آن یادداشت‌های بازمانده از مسکوب درباره‌ی کسروی و هدایت، خدمت

ارجمند دیگریست به شناخت تاریخ و دگرگونی‌های فرهنگی معاصر ایران. امید که انتشار متن سخنرانی مسکوب، یادآوری باشد برای نشر آن یادداشت‌ها. خود همین ایده‌ی بررسی و بازخوانی انتقادی توامان کسروی و هدایت و مقایسه‌ی آن دو با یکدیگر که برای نخستین بار از سوی شاهرخ مسکوب پیش نهاده شد، منظر تازه‌ای می‌گشاید به جنبه‌هایی از سیر دگرگونی فکری و فرهنگی ایران معاصر و هم از این روست نیاز و بایستگی نشر بیرونی و کامل آن یادداشت‌ها.

در تقدیم این متن به خوانندگان، تیتراژ گفتار را من از متن گفته‌های مسکوب برگزیده‌ام. از ویرایش اولیه و تبدیل گفتار به نوشتار خودداری کرده‌ام و آن سخنرانی را به همان صورت اولیه، پیش‌روی دوستداران مسکوب می‌گذارم. از هرگونه ارزش‌دآوری نیز پرهیز کرده‌ام و آن را به زمانی دیگر وامی‌گذارم که سایه بر اثر نیاندازد. تنها و به جبران کوتاهی بخش هدایت در سخنرانی مسکوب، دو گزاره از کتاب «روزها در راه»، در اینجا آورده می‌شود. مسکوب درباره‌ی هدایت می‌نویسد:

«هدایت حاصل تجدد ماست در ادبیات، بررسی او به عنوان بررسی و سنجش ادبی و تا اندازه‌ای فرهنگی اهمیت دارد. شکست و خودکشی او مظهر و نمودار راز آمیز شکست تجدد در ایران نیست؟ یک سوم شهریور و بیست و دو بهمن که پیایی در روح آزموده و زندگی می‌شود، زیستن پیوسته‌ی ناکامی تاریخ؟ در سه شهریور ضربه‌ای از بیرون همه چیز را فرو ریخت و در بیست و دو بهمن فروپاشی از درون و در هدایت این «بیرون» و «درون» هر دو باهم گرم کار بودند» (روزها در راه، ج ۲ ص ۵۹۸)

مسکوب در مقایسه هدایت با کسروی در روند تاریخی - اجتماعی ادبیات پس از مشروطه گفته بود «... هدایت اول با همان جریان ایران‌نگری همه‌گیر همراه بود. بعد به علت آشنایی بیشتر با مدرنیسم غرب از راه ادبیات، حساسیت روانی و عصبی شدید در مقابله‌ی روزانه با دیکتاتوری مصلحت و ترس که در فضا موج می‌زد، در احساس عمیق نبود آزادی اجتماعی (شکست یکی از آرمان‌های نهضت مشروطه)، فرو ریختگی همه چیز، فاجعه ارزش‌های تاریخی و اخلاقی را در روح تجربه می‌کرد.

از این دیدگاه هدایت مظهر شکست انقلاب مشروطه است همان‌طور که از جهتی دیگر، به سبب تحقق بعضی از آرمان‌های انقلاب (نظم، تمرکز، تجدد و ایران‌نگری) کسروی مظهر پیروزی آنست» (روزها در راه، ج ۲ ص ۶۰۴)

متن سخنرانی مسکوب درباره‌ی کسروی

✖ در مورد کسروی و هدایت، حقیقت این است که من دو یا سه بار سعی کرده‌ام در مورد این دو شخصیت، یک چیزکی بنویسم و گمان می‌کنم که این کتاب داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع [۱]، یک فصل آخر کم دارد و آن فصلی است که باید مربوط به کسروی و هدایت می‌شد.

دو سه بار سعی کردم بنویسم و هر دو سه بار در نیامد؛ آن چیزی که دلم می‌خواست، نشده و رها کردم.

چرا این دو تا؟ برای اینکه دیگران، خُب، احتمالا فصل جداگانه داشتند و یا راجع به هر کدامشان اگر در یک فصلی از تهران مخوف و عارف [۲] صحبت شده، راجع به عارف گفت‌وگو شده و بعد پرداختم به تهران مخوف [۳] اما در این مورد گمان می‌کنم که صحبت از کسروی بدون بحث از هدایت و صحبت از هدایت بدون بحث از کسروی ناتمام است و این دو نفر با وجود تفاوتی که از هر بابت با هم داشتند و از هیچ بابت با هم شبیه نبودند، هر دو نماینده‌ی تام و تمام یک دوره هستند و بحث درباره‌ی آن‌ها در صورتی معنی دارد که دائم هردویشان با هم مقایسه شوند، همچنان که گفت‌وگو می‌شود و این مقایسه را و این توام بودن در بحث را و هر جزئی را با جزء دیگر در ضمن نوشتن مقایسه کردن، این را من نتوانستم در بیاورم. حالا، سخنرانی یک حالت دیگری دارد، صحبت را می‌شود کرد، اگر روی کاغذ نمی‌آید.

اما چرا این دو تا شخصیت؟ و چه چیز مشترکی دارند و در چه جاها با هم شریک هستند و چه چیزی را نمایندگی می‌کنند.

البته از هر دیدگاهی که آدم مساله را نگاه کند به یک نتیجه‌ی دیگری می‌رسد. از دیدگاه من یا از این دیدگاهی که من نگاه می‌کنم، تصور می‌کنم که مشروطیت، دو تا خواست عمده و اساسی داشت که به شکل‌های مختلف بیان شده، ولی یک رهایی از استبداد بود که با توجه به توضیحی که «کاتوزیان» [۴] می‌دهد، بین استبداد و دیکتاتوری تفاوت اساسی هست. او عقیده دارد که استبداد، حکومت مطلقه‌ی یک نفره است در گذشته و به توتالیتاریسم اخیر مربوط نمی‌شود و حکومت دیکتاتوری، حکومتی است فرض کنیم از نوع حکومت فرانکو، که به هر حال درست است که قدرت در دست یک نفر است، ولی یک ضوابطی هست که

آن یک نفر این ضوابط را ناچار تا حدی رعایت می‌کند؛ در استبداد این نیست.

یا دیکتاتورهای یونان قدیم یا دیکتاتوری سزارهای قدیم را نمونه می‌گیرد و می‌گوید این فرق دارد فرض کنید با استبدادی که چنگیز خان اعمال می‌کند.

به هر حال یکی از خواستهای مشروطیت، مبارزه با استبداد بود، و به شکل‌های مختلفی بیان شده از جمله به صورت مبارزه برای آزادی، مبارزه برای دموکراسی، مبارزه برای حقوق مساوی، ولی اصل قضیه از همان زمان که ملکم خان مطرح کرد، در حقیقت یک نوع خواست برقراری قانون بود و یک قراری، یک سامانی برای زندگی اجتماعی، مثلاً فرض کنید ملک مردم، سند نداشت و یک سنت طولانی بود و غازان‌خان امپراطور مغول، خان مغول، [در جهان‌نگشای جوینی[۵] آمده] دستورهای صادر می‌کند برای قضات، از جمله دستورات این است که به قاضی می‌گوید اگر یک قاضی رای داد به مالکیت ملکی به فردی یا به خانواده‌ای، و چهل سال گذشت دیگر کسی حق ندارد بیاید و ادعای مالکیت این ملک را بکند، یعنی مرور زمان اصلاً وجود نداشت.

یا اگر یک قاضی رای داد به مالکیت ملکی، روز بعد این قاضی حق ندارد که بیاید و بگوید که رای من خطا بوده و حاکم را محکوم بکند و محکوم را حاکم کند.

پیداست که رشوه می‌گرفتند، می‌آمدند رای را می‌گرفتند، دومی می‌آمد رشوه‌ی بیشتری می‌داد رای دیگری می‌گرفت، این تا آخر قاجاریه بوده البته نه به این شدت، ولی املاک مردم سند نداشت، آن نظم‌ی که گفته شد یک نظم ابتدایی، به این ترتیب که مشروطیت می‌خواست که اگر ملک مال کسی است این را ببرند توی دفتر دستکی ثبت کنند معلوم باشد که تکلیف چیست.

گذشته از نظم، خواست دیگر آن چیزی بود که قبلاً گفتم یک نوع تصویری که از آزادی وجود داشت و وجود یک قانون.

بزرگ‌ترین دستاورد، خُب، مشروطیت هم نمونه‌ی یک نهضت دیررسی بود از آنچه در اروپا اتفاق افتاده بود. بزرگ‌ترین دستاوردش هم روشنگری بود، مثل عقل بود، مثل دموکراسی بود، در اروپا البته، و حکومتِ عرف به جای حکومتِ شرع. حکومت آخوندها، دستشان کوتاه شد در این جاها و حکومتِ عرفی برقرار شد.

کسروی و هدایت هر دو تا دو محصول مشروطیت هستند.

در مورد مشروطیت، بعد از اینکه آبها از آسیاب افتاد، به هر حال خرابکاریها انجام شد و جنگ بینالملل اول تمام شد و فاتحین ایران را تخلیه کردند و نوعی حکومت برقرار شد، یک چیز از آنچه مشروطیت میخواست به نظر من به تحقق پیوست و یک چیز دیگر نه.

یعنی مسئلهی نظم با تمام کمبودهایی که داشت به تحقق پیوست از راه دیکتاتوری رضاشاه. یک نوع قوانینی وضع شد و یک نوع سامانی پیدا شد، هرچند که خود شاه این قوانین را طبعاً اجرا نمیکرد ولی برای دیگران باید اجرا میشد و اجرا شد.

حکومت‌های محلی، شانزده، هفده تا شاه داشتیم در مملکت، ایلات، حکومت ایلاتی، این چیزها از بین رفت. یک سازمان اداری، یک ارتش مرکزی، آموزش یکسان و حتی رخت و لباس یکسان برقرار شد.

اما برقراری آزادی یا بدتر از آن، یا مشکل‌تر از آن، دموکراسی مطلقاً نیامد و راستش اگر عقیده‌ی شخصی من را بخواهید نمیتوانست هم بیاید. برای اینکه دموکراسی و آزادی کار یک نفر یا یک دستگاه یا یک سازمان نیست. دموکراسی، احتیاج به تمرین دارد، احتیاج به سنت دارد و بدبختانه اول قرن و به خصوص سالهای بین دو جنگ - ما که جای خود داریم - درجهان سالهای دیکتاتوری بود.

روال یا نمیدانم روح زمانه یا چه بگوئیم در دیکتاتوری بود. از پرتقال و اسپانیا و آلمان و بعد سراسر اروپای شرقی، ترکیه، در شرق ما، هندوستان وضع دیگری داشت برای اینکه انگلیسی‌ها بودند، در شرق هم دولت چین و ژاپن، حکومت‌های دیگری داشتند، حکومت‌های خودکامه بود، ما تافته‌ی جدا بافته‌ای نبودیم و این حرف من توجیه نمیکند دیکتاتوری را و توجیه دیکتاتوری نیست بلکه می‌خواهم بگویم وضع تاریخی این بود بدبختانه، و به هر حال یک چیزی از مشروطیت، یکی از خواست‌های مشروطیت به طور ناقص اجرا شد و یکی دیگر نشد و نمیتوانست بشود.

آنچه اجرا شد نماینده‌اش کسروی بود، نماینده‌ی فکری‌اش کسروی بود و آنکه اجرا نشد، نشانه و سمبل‌اش، هدایت بود.

من از کسروی شروع میکنم، فکر کسروی یعنی آن چیزی که فکر کسروی را قوام میدهد و سرتاسر نظریاتش را تدوین میکند، یک تصویری است که او از خرد دارد. موضوع فکر کسروی در مجموع چهار چیز است، اگر آدم

بخواهد دقت بکند و نگاه بکند.

البته همه حرفهایی که من میزنم استنباط شخصی من است، هیچ نوع حکمی توی اینها نیست و یکی ممکن است پنج تا پیدا بکند یکی ممکن است دو تا پیدا بکند. اینها همه اعتباری است.

به تصور من چهار موضوع اساسی در فکر کسروی و زندگی او و فعالیتش هست: یکی مسئله دین و ایدئولوژی و فلسفه، یکی مسئله زبان و ادبیات، دیگری تاریخ و سپس سیاست و اجتماع.

حال چیزی که به نظر من رسیده این است که در تمام این چهار رشته، آن تصویری که کسروی از خرد دارد، این تصور سامان میدهد این فکرها را و این رشتهها را به هم میبندد.

اما خرد کسروی چیست؟

کسروی یک نوع آشنایی از کودکی، از اولین سالهای نوجوانی، در حقیقت یک نوع آشنایی ابتدایی با علم غربی پیدا میکند و توجه اولیه اش هم به نجوم است و خودش هم توی زندگی نامه اش [۶] توضیح میدهد که این آشنایی چگونه پیدا شد.

یک شهابی که گفته میشد که باید در تاریخ فلان بیاید از آسمان جهان رد بشود و از تبریز هم دقیقاً دیدنی است، او خبرش را پیدا میکند، میبیند و توجه اش جلب میشود که چگونه است که چیزی که در دسترس نیست و مال کُرات دیگر هستش یکی وقتی بناست که بیاد و رد بشود و ما ببینیم، این چه علمی است که این را نشان میدهد و پیشبینی میکند؟ علاقمند میشود به علم. کسروی خُب، از یک خانوادگی روحانی هم بوده. پدرش آخوند بوده، پیشنماز بوده، پیشنماز یک محله ای بوده و کسروی به مناسبت آشنایی با علم و ذهن کنجکاوی که داشته، با خرافاتی که با آن زندگی کرده و از نزدیک دیده و در پدرش دیده، دشمن میشود، که این دشمنی با خرافات را تا آخر دارد. به این ترتیب، خرد او یک خردی است که انگیزه های پیدایش اش یکی علم است و یکی دشمنی با خرافات.

ولی این خرد، حالا دارم حکم پیش از استدلال میکنم، ولی بعد میبینیم این خرد کسروی بدل میشود به یک بیخردی گاه کامل، تمام، و به همان سرنوشتی دچار میشود که خرد دکارتی و قبل از او خرد مدرن از رنسانس به بعد دچار میشود. یعنی خرد روشنگری اروپا همه جنبه های - حالا همه نگوییم - جنبه های غیر عقلانی بشر را، جنبه های احساسی و

عاطفی را در درجه‌ی اول ندیده می‌گیرد و تصورش این است که از راهِ خرد، آدمی را می‌شود توضیح داد و می‌شود کارهایش را سامان داد، این خرد می‌رسد به پوزیتیویسم اگوست کنت و قرن نوزدهم، آخر این خرد، یک چنین خردی، وقتی که همه چیز را بخواهد توضیح بدهد و همه‌ی کارها را بخواهد سامان بدهد و یک چنین اعتقادی به خودش داشته باشد، در مجموع می‌رسد به توتالیتاریسم خرد، به دیکتاتوریِ خرد، سر از فاشیسم در می‌آورد از جهتی، سر از نازیسم در می‌آورد و از جهتی دیگر سر از کمونیسم استالینی.

این البته عقیده‌ی من نیست، عقیده‌ی بسیاری است و شاخص همه‌ی این‌ها مکتب فرانکفورت هورکهایمر و دیگران است که این موضوع را مطالعه کرده‌اند، که این خرد، چگونه خودش، خودش را می‌خورد و بدل به بی‌خردی می‌شود.

در کسروی، دقیقاً^۱ چون مدلِ کسروی خردِ روشنگری اروپاست، در کسروی هم خیلی زود این در شخص خود او، خرد او می‌رسد به بی‌خردی.

البته گفتن این مسئله شاید احتیاجی نباشد که من از جمله کسانی هستم که کسروی را به مناسبت اخلاقش – که آخر سر وحشتناک می‌شود – و به مناسبت پایداریش در عقایدش، ستایش می‌کنم ولی خُب، گمان می‌کنم که انتقاد فراوان هم می‌شود به او کرد. ستایش او مانع از انتقاد از او نیست، چنانچه که اینجا می‌خواهم بگویم تقریباً همه‌اش انتقادآمیز است.

به هر حال همان بلایی که به سرِ عقلِ روشنگری و عقلِ دکارتی می‌آید، به سرِ عقلِ کسروی در زمان حیات خود کسروی و به دست خود او می‌آید. برای اینکه خردِ کسروی یک خردِ سیستم‌ساز است، یک سیستمی از خرد درست می‌کند. نمونه را بعداً خواهیم داد. همه چیز را در این سیستم می‌خواهد جا بدهد و آن چیزی که در این سیستم جا نمی‌گیرد هرچند واقعیت اجتماعی داشته باشد، واقعیت عملی داشته باشد، مطرود است و به شدت هم مطرود است.

می‌خواهم یک چند صفحه‌ای، سه چهار صفحه‌ای از خود کسروی نمونه بدهم. عرض شود که اینجا یادداشت شده [کرده‌ام] که: آنچه در همه‌ی زمینه‌های بالا وجود دارد [در آن چهار رشته‌ی دین و فلسفه و ایدئولوژی، زبان و ادبیات، تاریخ، سیاست و اجتماع] و آن‌ها را به هم می‌پیوندد، چیزی است که کسروی آن را خرد می‌نامد. و در همه‌ی نوشته‌های کسروی و در سراسر اندیشه‌ی او همین خرد جاری است و سریان

دارد.

و اما خردِ کسروی چیست؟ او خود آن را در جاهای مختلف نوشته‌هایش بارها تعریف کرده است و ما اکنون، یکی از آنها را به دست می‌دهیم. این از کسروی است: «گران مایه‌ترین چیزی که خدا به آدمیان داده خرد است. خرد داورِ راست و کج و شناسنده‌ی نیک و بد می‌باشد. باید زندگی با آئینِ خرد باشد. این بسیار زیان است که آدمیان خرد را از کار اندازند و رشته‌ی خود را به دست آرز و کینه سپارند» مرجع‌ها را نمی‌دهم برای اینکه صحبت به درازا نکشد. اگر خواستید هست. این مال «ورجاوند بنیاد» [۷] است.

کسروی خود را پرچمدار خرد می‌داند. باز از کسروی است و می‌گوید که: «امروز در جهان نبردهای گوناگون می‌رود، نبرد نژادها با همدیگر، نبرد بی‌چیزان با چیزداران، نبرد غرب با شرق، کهنه با تازه، نبرد دانش‌ها با نادانی‌ها، نیکی‌ها با بدی‌ها، خردمندی با بی‌خردمندی‌ها. این نبردها برخی ستوده و نیک است و برخی ناستوده و بد می‌باشد. ما در نبرد دانش‌ها با نادانی‌ها، و نبرد نیکی‌ها با بدی‌ها پا در میان می‌گذاریم و در نبرد خردمندی با بی‌خردی درفش‌دار می‌باشیم». پرچمدار این خردیم، در این مبارزه برای خرد، ما در ایران‌ایم، بعد جای خرد هم مشخص می‌شود و کسروی می‌گوید: «نیکی ایران را می‌خواهیم ولی میدان کوشش‌های ما همه‌ی جهان است. و از گامِ نخست در راه نیکی جهان گام برمی‌داریم. چاره‌ی همه‌ی گمراهی‌های آدمی، خرد را رهبر ساختن و از پی او گام به گام پیش رفتن و خودنمایی و سودجویی را کنار گزاردن و در پی راستی‌ها بودن است.»

حالا نمونه‌های دیگری هست که من نمی‌خوانم.

این خرد کسروی چیست؟

و برای شناخت نیک و بد و راهنمایی کردار و اندیشه، چگونه معیاری است که دین، سیاست، راهبرد اجتماع، تاریخ، زبان و ادبیات را بنا بر آن باید شناخت و به کار بست؟ خُب، این سؤال پیش می‌آید که چیست این خرد؟

آن‌طور که کسروی می‌گوید - البته این عبارت کسروی نیست - [این خرد موهبتی است که پروردگار به آدمی ارزانی داشته،] حالا نقل قول از کسروی: «آفریدگار چنان که چشم را بهر دیدن و گوش را بهر شنیدن، خرد را هم بهر شناختن سود و زیان و نیک و بد و راست و درست داده است.»

پس به این ترتیب که کسروی می‌گوید خرد یکی از توانایی‌های آدمی است و مانند چشم و گوش. اما از سوی دیگر این خرد هیچ ارتباطی با همین امکانات جسمانی انسان ندارد برای اینکه باز کسروی می‌گوید: «ما چون روان را با دلایل‌های استواری نشان داده‌ایم [که ظاهراً این‌ها در جایی نشان داده نشده است.]، ناچار است که آن را بپذیرند و خرد را که از بستگان اوست [بسته به روان] نیک بشناسند. ما این باز نموده‌ایم که روان چون خواست‌هایش جز خواک [خواسته] و کناک‌های [اعمال] تن و جان مادی است ناچار خودنیز جزار تن و جان واز ماده بیرون است. خرد نیز همین حال را می‌دارد، خرد نیز از ماده بیرون است و بسته‌ی ساخت مغزی نمی‌باشد. خرد، خود جداسر [مستقل] و در داوری‌ها آزاد و بی یک سو [بی‌طرف] می‌باشد.»

خُب، خرد یک چیزی از عالم دیگریست و خداداده، وابسته به روان، و به جسم هیچ نوع ارتباطی ندارد. از این همه برمی‌آید که اولاً کسروی، به گفته‌ی خود روان را با دلایل‌های استوار نشان داده است یعنی وجود روان را ثابت کرده است و در نتیجه آن را باید پذیرفت. چرا؟ معلوم نیست. و چون آن را پذیرفتیم، وجود خرد نیز ثابت شده است و ناچار باز باید آن را پذیرفت. از این گذشته، خرد هیچ ارتباطی با جهان مادی یا ساخت مغز انسان ندارد، چیزی است مستقل، آزاد و بی‌طرف.

پذیرش همه‌ی این حکم‌ها که نویسنده به گمان خود ثابت کرده است، امری است آشکار و ناگزیر نتیجه‌ی همه‌ی این احکام برای نویسنده، نوعی اعتقاد و حتی ایمان بی‌چون و چرا درباره‌ی درستی داوری این خردِ خود ساخته است.

کسروی از جمله – حالا نمونه‌ها را می‌خواهم بگویم – در آئین، آئین کتابیست یا مجموعه مقالاتی است مال سال ۱۳۱۱ خورشیدی که بیشتر به اروپایی‌گری می‌پردازد و به مخالفت با فرهنگ اروپا، عقیده دارد که ماشین را ما از اروپا بگیریم اشکالی ندارد ولی نه به آن ترتیبی که اروپائیان به کار می‌برند، بقیه‌ی چیزهاشون مزخرف است و ما خودمان خیلی چیزهای بهتری داریم، پیش درآمد آلاحمد است از این باب.

کسروی از جمله در آئین و در انتقاد از تمدن اروپایی و گروندگان بدان می‌گوید: «ما معنی تمدن و چگونگی پیدایش آن را می‌نگاریم تا دانسته شود که این یک مشت هواداران اروپا یا خرد و هوش را از دست هشته و دیوانه‌وار سخنانی از نهان بیرون میریزند یا گروهی

فرومایه‌اند که در هواداری اروپائیان، بنیاد آسایش شرق را می‌کنند.»

بی‌گمان، این باور کسروی از روی خردِ اوست و این خردِ مستبد و خودکامه، دریافت و استنباط جز خود را به راحتی از آن دیوانگان یا فرومایگان می‌داند.

اینجاست که فکر می‌کنم خردِ کسروی می‌رسد به نوعی بی‌خردی و یک نوع استبداد رای و عمل و نکته‌ی جالب اینکه خردِ کسروی، خردی که از عالم بالا آمده و داوریش ضروری، ناگزیر و همه فهم است، همانطور که دیده می‌شود هیچ بنیاد فلسفی و منطقی و در یک کلمه، فرهنگی و برآمده از تجربه‌ی زندگی فکری و عملی انسان ندارد. راجع به خرد من زیاد صحبت می‌کنم برای اینکه در تمام آن چهار رشته‌ای که گفتم این خرد است که همه‌ی آن رشته‌ها را می‌بندد و به آن‌ها سامان می‌دهد.

و اما راه شناخت نیک و بد و درست و نادرست چگونه است؟

از سویی خرد موهبتی است از عالم بالا و به تن و حواس جسمانی، بستگی ندارد و از سوی دیگر برای فهم و تشخیص درست از نادرست، یعنی برای نقشِ خرد، اساساً برای شناخت و معرفت، هیچ وسیله‌ای نمی‌توان یافت مگر از راه جسم.

کسروی می‌گوید: آدمی را بیش از هر چیز فهم درست می‌باید، جستجو را باید از راهش کرد و از گمان و گزافه دوری گزید. این را باید پذیرفت که آدمی [حالا خرد هیچ بستگی به جسم ندارد.] برای فهم هر چیز آدمی جز به یکی از پنج راه، [مال کسروی است.] دریافت نمی‌تواند کرد.

راه دریافت، باز جسم انسان است. حالا چیست این؟ دیدن با چشم، شنیدن با گوش، سودن با دست و اندام، بوئیدن با دماغ، چشیدن با کام – زبان – و این همان است که حواس پنجگانه نامیده می‌شود. یک‌مرتبه برگشتیم به هزار سال، دو هزار سال پیش، به بقراط وسقراط و بوعلی‌سینا، تنها راه شناخت، این حواس پنجگانه است. ولی از طرف دیگر و برای اینکه نیک و بد را بشناسیم، باید شناخت داشته باشیم، اما شناخت نیک و بد هیچ ربطی از طرف دیگر به خرد ندارد، خردی که هیچ ارتباطی با آن‌ها ندارد.

خُب، ما اگر بنا شد که بجز حواس، چیز دیگری برای شناخت نداشته باشیم، فلسفه و منطق و همه‌ی چیزهای دیگر باد هواست.

کسروی هم همین‌طور در کار خرد، هیچ توجهی به فلسفه و منطق ندارد و این مهم را انتزاع بیهوده یونانیان می‌داند. به عقیده‌ی او در جهان، یک راه بیشتر نیست و آن راهِ خرد است: «بارها گفته‌ایم از لغزش‌های فلسفه‌ی نوین است که آدمی را به پای چارپایان و دادن می‌برد - [فلسفه، آدم را به حیوان تبدیل می‌کند.] و خرد و روان را که در او نمی‌شناسد» و از این لغزش آن نتیجه را می‌گیرد که: «در جهان یک راه راستین هست ولی نه هرکس از روی ساختمان مغزی خود چیزهای دیگری اندیشد و راه دیگری پیش گیرد.» و حال آنکه یک راه راستین بیشتر در جهان نیست دلیلی ندارد هرکس به یک راهی برود.

درباره‌ی منطق نیز، کسروی، نظری مانند همین دارد. کسروی درباره‌ی منطق می‌گوید: «منطق را یونانیان بناگذاشتند که راه دلیل آوردن را به هرکس یاد دهد ولی دلیل آوردن نه چیزی است که آدمی نیاز به یاد گرفتن آن از دیگری داشته باشد. هرکس به نیروهای ساده‌ی خدادادی آن را داند.»

یعنی احتیاجی به منطق نیست. (یک عبارت کوتاه بریده و نامفهوم در نوار صوتی)

این خردِ مطلق و بی‌انصاف، یک سرش می‌رسد به دوره‌ی روشنگری اروپا، منتهی به یک نوع تعقل‌گرایی مکانیکی که مربوط به دوره‌ای از تحول فکر اروپایی بوده، ولی تحول منطقی خردگرایی مغرب زمین، همچنان که متفکران مکتب فرانکفورت نشان داده‌اند و همچنان که در فاشیسم و کمونیسم دیده شده است به دیکتاتوری خردِ خود بسنده و تمام‌می‌خواه انجامید.

اما در اندیشه‌ی کسروی - بیگانه از تحول تاریخی، اجتماعی مغرب زمین - خردگرایی از راهِ دیگری به دیکتاتوری سیستمِ سیستم‌ساز خود رسید.

حالا با یک چنین خردی در زندگی اجتماعی چه کار باید کرد؟ این خرد، وقتی وارد زندگی اجتماعی بشود آن وقت مثلاً این‌گونه می‌شود که کسروی می‌گوید: «یک چیز را باید دانست و آن اینکه زندگانی توده‌ای با هوس نتواند بود، هر کسی نتواند هرچه دلش خواست آن کند در زندگی. در زندگانی توده‌ای باید آئینِ خردمندانه باشد که پیشرفت کارهای توده و آسایش همه را در بر دارد و باید همه پیروی از آن آئین کنند ... در یک توده، اگر چنین باشد که هرکس پیروی از هوسیات خود کند کارها از سامان افتاده، نتیجه جز بدبختی نخواهد بود.»

این پیروی همه از آئینِ خردمندان، آخر سر به اینجا می‌رسد که چون دستورهای خرد یکی یکی باید اجرا شود، مثلاً در کار زناشویی، این‌گونه نمودار می‌شود. کسروی می‌نویسد:

«زناشویی یا پیوستن زنی با مردی و زیستن آنان در یک جا یکی از باریاب‌های بزرگ [الزامات بزرگ] است در آئین ما، هر پسری چون شانزده ساله بُوَد، تواند زن گرفتن، و چون بیست و پنج بُوَد، باید زن گرفت.»

کسروی در جای دیگر در پاسخ کسی که به او می‌گوید شما می‌خواهید شعر را تابعِ عقل گردانید در حالی که شاعر، تابع احساس است، پاسخ می‌دهد: ما منکرِ احساس یا سهش برای او یعنی برای احساس نیستیم و نمی‌گوییم باید سهش‌ها را کنار گذاشت لیکن سهش‌ها یا احساسات نیک و بدش توام است از این رو باید تابعِ خرد باشد. «یگانه چیزی که خداوند به آدمی برای شناختن نیک و بد داده خرد است، همه چیز باید زیر نگاهی آن باشد.» گویی از نظر کسروی، سهش را دیگر خدا نداده!!

بدین ترتیب، در فرهنگ و ادبیات، کسروی، بر آنچه خود نمی‌پسندد یا آنچه را در نمی‌یابد، یکسره به همه خط بطلان می‌کشد و تمامی فرهنگِ عرفانی ایران را، از جمله بدون توجه به موقعیت تاریخی، رشد، نقش اجتماعی و فرهنگی گوناگون و چند جانبه‌ی فرهنگِ عرفانی، همه را نفی می‌کند، همه را بر اساس دریافت و بینشِ زمان خود، و آن چیزی که در آن زمان، شخص او می‌فهمد، داوری می‌کند و آن‌ها را ناسودمند، زیان‌بخش، حاصل صوفی‌گری، درویشی، گدایی و بیکاری می‌داند.

این‌ها همه، بطور کلی، نقشی بود که خرد بازی کرد.

در زمینه‌ی تاریخ، گفتیم که یکی از رشته‌های بزرگ کار کسروی تاریخ است.

کسروی، مورخ بزرگی بود و علی‌رغم یک چنین دریافتی از خرد، کارهای او در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. چیزهایی که او پیدا کرد، مورخین حرفه‌ای نتوانستند پیدا کنند؛ مثلِ تبار صفویه، مشعشعیان، مثلِ شهریاران گمنام، این‌ها رساله‌های درخشان است برای اینکه حالا حُسن این خرد بود که همه چیز را می‌کاوید. کسروی، آدمی بود که تنها یک جنبه ندارد، جنبه‌های متناقض دارد. (یک جمله‌ی کوتاه نامفهوم در نوار صوتی)

کسروی عقیده دارد که تاریخ برای تفریح، لذت، و خوشی‌های معنوی، برای پندآموزی و شناخت نیک و بد و برای بهتر شناختن آئین زندگی و راه جهان‌داری و درس‌هایی است که در این زمینه، می‌توان گرفت.

با تاریخ‌نویسان ایران هم، بجز یکی دو سه نفر مخالف است و به حق نمی‌پسندد برای اینکه می‌گوید این‌ها، جیره‌خوار دستگاه‌های مختلف‌اند و آن کاری می‌کردند که شعرای مداح می‌کردند.

از طرفی کسروی دارای ادراک تاریخی است برای اینکه در زمان خودش ایستاده و با یک چنین دستمایه‌ای از خردی که از اروپا آمده بررسی می‌کند تاریخ ایران را. بدین ترتیب مرد زمان خودش است به عنوان یک دانشمند. اما از طرف دیگر از زمان خودش - منظورم دوره‌ی رضاشاه در ایران - و مورخان بزرگ، از همه‌ی آن‌ها جلوتر است برای اینکه مورخان آن دوره با این فکر اروپایی، با این تعقل اروپایی آشنا نیستند، از این بابت از مورخینی مثل اقبال، مینوی و دیگران جلوتر است، فکرش بازتر و روشن‌تر، علیرغم همه‌ی این حرف‌ها، از طرف دیگر از زمان خودش بسیار عقب‌تر است برای اینکه آن چیزی که او از اروپا می‌داند، چیزی است که ۲۰۰ سال ازش گذشته و از مکتب‌های دیگر تاریخ‌نگاری اروپا مثل مثلاً مکتب آنال فرانسه که مکتب بسیار پیشرویی بود، از تاریخ‌نگاری مارکسیستی، از تاریخ‌نگاری انگلوساکسون، در همان زمان هیچ اطلاعی ندارد. به این ترتیب آدمی است در ایران، جلوتر از مورخان دیگر و آدمی است در جهان، عقب‌تر از مورخان دیگر، نتیجه اینکه کارش متناقض است، از جهتی، چیزهایی پیدا می‌کند که مورخ‌های دیگر در ایران پیدا نکردند و از جهتی دیگر حرف‌هایی در زمینه‌ی تاریخ می‌زند که پذیرفتنی نیست.

اما در ضمن یک شرم تاریخی دارد که ناچارم این را بگویم و این گفت‌وگوی تاریخ را تمام بکنم.

درباره‌ی تاریخ دوره‌ی هخامنشیان، از این پدیده گفته می‌شد که داریوش وقتی رفت به لشکرکشی مصر، گئوماتای مغ، آمد بردیا را کشت و گفت من بردیا هستم و به جای او نشست و سلطنت را به دست گرفت تا داریوش برگشت و او را از سلطنت خلع کرد. این را مشیرالدوله پیرنیا [۸] که تاریخ مفصلی درباره‌ی ایران نوشته، این را از اروپایی‌ها گرفته بود و نوشته بود و دیگران هم این را نوشته‌اند.

کسروی به مناسبتی - به خاطر اینکه اصلاً تخصصی در ایران قدیم ندارد - ولی به مناسبتی یک جایی، این مطلب پیش می‌آید و اشاره‌ای

می‌کند و به نظرش عجیب می‌آید که مغی بتواند پادشاه را خلع کند و بعد نقاب بزند و یک سال تمام خودش را به جای پادشاه قالب کند و سلطنت کند. حدس کسروی این است که احتمالاً داریوش کودتا کرده و وقتی از مصر برگشته و لشکریان همراهش بودند، بردیا را از سلطنت خلع کرده به اسم مغ و خودش جانشین او شده.

مورخین شوری بعد از کسروی – این دیگر مربوط به بعد از جنگ و بعد از قتل کسروی است – و از جمله دیاکونوف این مسئله را بررسی می‌کنند و الان این نظر بیشتر هست که داریوش با کودتایی که کرد سلطنت را از یک خانواده هخامنشی به خانواده دیگری منتقل کرد که خود داریوش در رأس این خانواده بود. به هر حال این نشان می‌دهد شم تاریخی کسروی را.

و اما در مورد زبان هم، کسروی یک چنین خردی را به کار می‌بندد، یک سیستمی در مورد زبان درست می‌کند و یک سلسله دستورهایی که من اینجا دارم ولی بهتر که سخن را کوتاه کنم. یک سلسله دستورهایی می‌دهد که زبان باید این‌طور اصلاح بشود. اساساً کسروی چون تمرکزگراست و شدیداً معتقد به تمرکز است، عقیده دارد که باید یک دین باشد، باید یک زبان باشد و یک ملت. می‌گوید چهارده تا دین و اعتقاد و باور مختلف هست و همه این‌ها باید از بین برود و یک آئین باشد که تلویحاً یعنی آئین خودش. چون با شیعه‌گری هم مخالف است، باید یک آئین باشد و زبان هم باید یک زبان باشد حتی خودش که از آذربایجان است می‌گوید زبان ترکی باید از بین برود. یک چنین دستورهایی درباره‌ی زبان می‌دهد و مثل خرد، خودش از این دستورات، تجاوز می‌کند. از جمله می‌گوید لغت بی‌دلیل نباید ساخت و خودش فراوان لغت می‌سازد.

در مورد هدایت، شاید بماند برای سال دیگر و سفر دیگر.

فقط یادآوری بکنم که در همه‌ی این زمینه‌ها، هدایت در قطب مخالف کسروی قرار دارد جز علاقمندی به ایران در یک دوره‌ای.

خیلی در مورد هدایت می‌گفتند ولی من فکر نمی‌کنم هدایت دیگر از ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۷ به بعد عاشق ایران بود ولی کسروی تا آخر عاشق ایران بود.

هدایت به یک نوع هیچ‌گرایی و نیهیلیسم رسیده بود که دیگر عشقی به ایران نداشت، یعنی گوئی دیگر عشقی نداشت.

[۱] - مسکوب، شاهرخ: داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، نشر فرزانه، تهران ۱۳۷۳. کتاب، پنج فصل و سه پیوست دارد. فصل اول: ملی‌گرایی، تمرکز، و فرهنگ در غروب قاجاریه و طلوع پهلوی. فصل دوم: افسانه طبیعت، (بررسی شعر و نگاه نیما یوشیج). فصل سوم: «مریم ناکام» عشقی و «عشق کامروای» نظامی و خواجه. (بررسی شعر و نگاه میرزاده عشقی). فصل چهارم: قصه پر غصه یا رمان حقیقی. (بررسی شعر، نگاه، و سرگذشت عارف قزوینی). فصل پنجم: میرزا حسن‌خان دیوانسالار و عشق «زیبای» شهر آشوب. (بررسی رمان «زیبا»، نوشته‌ی محمد حجازی). پیوست‌ها: قصه پرغصه یا رمان حقیقی، شیرین کلا، صبح و شب.

[۲] - اشاره‌ی مسکوب به فصل «قصه پرغصه یا رمان حقیقی»، درباره‌ی شعر عارف قزوینی و گوشه‌هایی از زندگی و دیدگاه‌های اوست.

[۳] - «طهران مخوف یا یادگار یک شب»، رمان دو جلدی مرتضی مشفق کاظمی است. نخست به صورت پاورقی روزنامه‌ی ستاره ایران چاپ شد در سال هزار و سیمصد و یک خورشیدی (۱۳۰۱) و سپس جلد اول آن در هزار و سیمصد و چهار خورشیدی (۱۳۰۴) به شکل کتاب چاپ شد. تاریخ چاپ جلد دوم آن بهمن هزار و سیمصد و پنج (۱۳۰۵) خورشیدی ست و قیمت آن ۵۰ قران. اشاره‌ی مسکوب به همین کتاب است که در فصل پنجم «داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع» و در ضمن بررسی رمان «زیبا» ی محمد حجازی، به تهران مخوف هم می‌پردازد.

[۴] - اشاره‌ی مسکوب به محمدعلی همایون کاتوزیان است. کاتوزیان می‌نویسد: «استبداد و دیکتاتوری، به رغم شباهت‌های طاهری‌شان، یکی نیستند. استبداد نظامی است که در آن قدرت دولت منوط و مشروط به هیچ قانون یا قرارداد طبقاتی یا اجتماعی نیست. حتی لفظ استبداد به معنای خودرانی و خودکامگی است، یعنی نظامی که در آن اراده‌ی دولت جای قانون را می‌گیرد. تاریخ ایران با همه‌ی گوناگونی‌هایش، نشان می‌دهد که نظام حاکم در آن معمولاً نظام استبدادی بوده و بدیل این نظام نیز طغیان و عصیان عمومی‌ای بوده که پس از ایجاد بلوا و هرج و مرج به بازگشت نظام استبدادی انجامیده است.» محمدعلی همایون کاتوزیان، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، انتشارات مهرگان ۱۳۷۲ خورشیدی. کاتوزیان به همین مفهوم‌های «حکومت استبدادی» و «استبداد مدرن»، در یگر کتاب‌های پژوهشی خود نیز می‌پردازد از جمله در کتاب «دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی»، نشر مرکز، ۱۳۷۹ خورشیدی و کتاب «تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران»، نشر نی، ۱۳۸۰ خورشیدی.

[۵] - تاریخ جهان‌نگشای، کتابی سه جلدی فراهم آورده‌ی عطاالملک جوینی از دیوانسالاران دربار هلاکوخان درباره‌ی تاریخ مغول و خوارزمشاهیان و اسماعیلیان. جوینی، بسیاری از اصطلاحات اقتصادی، زمین‌داری، منصب‌های درباری و نظامی دوره‌ی مغول را شرح داده است. کتاب از منبع‌های پژوهش در اوضاع اقتصادی - اجتماعی و موقعیت شهرها و روستای آن دوران است. ملک الشعرا بهار، شیوه‌ی تاریخ جهان‌نگشای را در پاره‌ای زمینه‌ها، نزدیک و شبیه می‌داند به شیوه‌ی «مقدمه‌ی ابن خلدون». به نوشته‌ی بهار، عطاالملک جوینی در تاریخ جهان‌نگشا، «اصول صحیح اجتماعی در علل حقیقی شکست خوارزمیان و انقراض مدنیت ایرانیان در برابر حادثه تاتار و علت‌های حقیقی دیگر در پیشرفت کار چنگیز و اتباع خونریز او آورده که در عالم خود منحصر بفرد می‌باشد و در کتب فارسی بلکه در تواریخ تازی سوای «ابن خلدون»، کسی باین نحو در کنه مسایل تفحص و تعمق ننموده است» بهار می‌افزاید: «اگر نویسندگانی چون نویسندگان زمان‌های بعد متصدی نوشتن و ضبط تاریخ چنگیز و هلاکو شده بودند امروز ما از فهم بسیاری از حقایق تاریخی که در جهان‌نگشا است محروم بودیم.» بهار، محمدتقی، (ملک‌الشعرا)، سبکشناسی ج ۳ ص ۵۳ - ۵۲. چاپ ششم ۱۳۷۰ خورشیدی، موسسه انتشارات

[۶] - کتاب زندگانی من و نوشته‌های «ده سال در عدلیه» و «چرا از عدلیه بیرون آمدم» در سال هزار و سیمصد و بیست و سه (۱۳۲۳) خورشیدی به صورت جداگانه منتشر شدند. هرساله نوشته در سال هزار و سیمصد و چهل و هشت (۱۳۴۸) خورشیدی، یکپارچه و به نام اولیه زندگانی من چاپ شد. کتاب «شیخ صفی و تبارش»، سال هزار و سیمصد و شش (۱۳۰۶) خورشیدی. کتاب «مشعشعیان» که بخشی از کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» است در هزار و سیمصد و چهار (۱۳۰۴) خورشیدی. مقاله کوتاه «آیا بردیا دروغی بود»، اردیبهشت هزار و سیمصد و سیزده (۱۳۱۳) خورشیدی.

[۷] - ورجاوند بنیاد: ورجاوند، واژه‌ای پهلوی است به معنای ارجمند، برارنده، دارای فره ایزدی، خداوند ارج. کسروی، خود در واژه‌نامه‌ی پایانی کتاب، در برابر واژه‌ی ورجاوند، واژه‌های «خدائی» و «مقدس» را آورده است. ورجاوند بنیاد در تابستان هزار و سیمصد و بیست و دو (۱۳۲۲) خورشیدی منتشر شد. دو کتاب دیگر کسروی که شاهرخ مسکوب در متن بحث خود درباره‌ی معنای «خرد» در نوشته‌های کسروی، به آن‌ها ارجاع می‌داد، عبارتند از: آئین، چاپ نخست، هزار و سیمصد و یازده (۱۳۱۱) خورشیدی و در پیرامون خرد، چاپ نخست، هزار و سیمصد و بیست و دو (۱۳۲۲) خورشیدی.

[۸] - پیرنیا در کتاب «تاریخ باستانی ایران»، در شرح پادشاهی کمبوجیه پسر کورش می‌نویسد: کوروش دو پسر داشت، یکی کمبوجیه که «به ولایت عهد معین شده بود»، حکومت بابل را داشت و در زمان غیبت کوروش از ایران، «نیابت سلطنت» را نیز عهده‌دار بود. و دیگری بردیا که حکومت خوارزم و باختر و پارت و کرمان را داشت و چون طرف توجه مردم شده بود کمبوجیه او را رقیب خود دانسته «مخفیانه» کشت. سپس در هنگام لشکرکشی کمبوجیه به مصر، گئوماتای مغ، خود را بردیا پسر کوروش برادر کمبوجیه گفت و بر تخت نشست و مردم هم بسوی او رفتند. کمبوجیه در شام خبر را شنید و «در موقع بسیار بدی واقع شد» چون می‌دانست بردیا را کشته اما نمی‌توانست این را بیان کند و بالاخره «در حال تائر» در شهر اگباتانا در شام «زخمی بخود زد» که از اثر آن درگذشت اما پیش از این حادثه، «سر» خود را به داریوش که در لشکرکشی مصر همراه او بود ابراز کرد. پیرنیا سپس از کتیبه بیستون، گفته‌های داریوش درباره‌ی پایان کار گئوماتای مغ را می‌آورد. داریوش شاه می‌گوید: کسی از پارس یا مدی یا از خانواده ما پیدا نشد که این سلطنت را از گئوماتای مغ باز ستاند. مردم از او می‌ترسیدند چه عده‌ی زیادی از اشخاصی که بردیا را می‌شناختند، می‌کشت. تا اینکه من آمدم از اهورا مزدا یاری طلبیدم اهورا مزدا مرا یاری کرد. من با کمی از مردم، این گئوماتای مغ را با کسانی که سردسته‌ی همراهان او بودند، کشتم. من او را کشتم پادشاهی را از او باز ستاندم به فضل اهورامزدا شاه شدم. اهورا مزدا شاهی را به من اعطا کرد. پیرنیا، حسن، مشیرالدوله، تاریخ باستانی ایران، صص ۱۰۳ - ۹۸، نشر دنیای کتاب ۱۳۶۲ خورشیدی. چاپ نخست تاریخ باستانی ایران، اسفند ماه هزار و سیمصد و شش (۱۳۰۶) خورشیدی.

کسروی درست در همین روایت داریوش در کتیبه‌ی بیستون شک می‌کند. کسروی می‌نویسد: «این داستان از شگفت‌ترین داستان‌هاست و پاره‌ای دشواری‌ها در آن هست. یک رشته موضوع‌هایی در آن هست که به سختی می‌توان باور کرد. یکم آنکه اگر کمبوجی بردیا را نهانی کشته بود پس گومات از کجا آن را دریافت و خود را به نام بردیا خواند؟ دوم آنکه گومات پیش از آن در کجا بوده و چگونه شد مردمی که پیش از آن او را می‌شناختند پرده از رازش برنداشتند. سوم آیا از کسانی که نخستین بار نزد گومات شتافتند و گرد سر او فراهم آمدند یکی نبود که بردیا را دیده باشد، بشناسد که این مرد نه آنست. چهارم مگر با کشتن این و آن چنین رازی سرپوشیده می‌ماند». کسروی سپس می‌نویسد که «پادشاهی هخامنشی در آن زمان از یک سلسله پادشاهی‌هایی پدید آمده بود که هر یکی پیش از آن مستقل می‌زیسته و این زمان هم آرزوی استقلال در دل خود داشته و به اندک بهانه هریکی سر به شورش بر می‌داشت». کسروی پس از اشاره به «دشواری‌های

داستان» و چگونگی پادشاهی هخامنشی می‌نویسد: «این‌ها دشواری‌هایی است که در داستان هست. کسانی می‌توانند بگویند حقیقت داستان نه آن بوده که داریوش در نوشته ی بیستون می‌گوید یا هرودوت در تاریخ خود می‌نگارد. شاید داستان این بوده که بردیا نه دروغی بلکه راستی بوده و این است مردم سر به پادشاهی او فرود آورده‌اند ... و داریوش که از خاندان پادشاهی و مرد دانا و توانایی بود چشم به پادشاهی او دوخته و به همدستی کسانی از بزرگان درباری او را کشته و پادشاهی را از آن خود ساخته ولی برای آنکه مردم از او دل آزرده نشوند چنین وانموده که آن کس نه بردیا پسر کوروش، بلکه مغی دروغگو بوده و بدین سان این موضوع شهرت پیدا کرده.» کسروی پس از بیان تردید و پیش گذاشتن فرض خود، می‌نویسد: «این شکی است که ما در پیرامون این داستان پیدا کرده‌ایم ولی به هیچ سر قضیه یقین نداریم ، و اینکه در اینجا موضوع را عنوان می‌کنیم برای آن است که گفتگو از آن بشود». تاریخ نگارش این مقاله ی کسروی اردیبهشت ماه یک هزار و سیمصد و سیزده (۱۳۱۳) خورشیدی است. کاروند کسروی، ص ۱۲۶، مجموعه ی ۷۸ رساله و گفتار، به کوشش یحیی ذکاء، انتشارات آرش / سوئد.

۱۲ می ۲۰۱۲

چاووش خوان، و آوای مرگ جمهوری اسلامی!

تقی روزبه

گرچه گنبدی یکی نظام حکومتی، عینا معادل گنبدی جامع نیست، اما درعین حال این هم واقعیتی است که اگر رابطه ی عضوگندیده و مرده، از اندام زنده جامعه قطع نشود، کل اندام هیچگاه روی آسایش و راحتی به خود نخواهد دید. این آن پیامی است که شنیدن آوای مرگ جمهوری اسلامی با خود همراه دارد، برای دفن مرده ای که دفنش به تأخیر افتاده باید شتاب بیشتری کرد!

اگر کسی می خواهد طنین آوای مرگ جمهوری اسلامی را از منظر پوزیسیون نظام هم بشنود، آوایی که از دیرباز توسط اپوزیسیون ساختارشکن نظام سرداده می شده است، کلیپ کوتاه نوری زاده شاه بیت “ما آدم کشته ایم، ما آدم کشته ایم” *، نمونه بارزی از آن است.

این کلیپ فریاد فریب خوردگی مردی است که با عشق و ایمان به نظام اسلامی شروع کرد و تمامی توانایی و خلاقیتش را در خدمت آن بکار

گرفت، اما جز فساد و انحطاط روزافزون چیزی ندید و نیافت. هرچه دوید و دوید، هرچه نصیحت کرد و هشدار داد و هرچه خود را به آب و آتش زد و از رهبری تا مراجع و تا "سپاهیان شرافتمند" را مورد خطاب و عتاب قرارداد، بیشتر دریافت که درب ناشنوایان را می‌کوبد. فهمید که جذب دنبال سراب و سایه ای گریزان روان نیست. او که در این سیروسلوک و گشت و گذار طولانی از جبهه تا معاشرت با سپاهیان و اطلاعاتی‌ها و همکاری با تلویزیون و رسانه‌ها را آزمود، سرانجام با مشاهده جنایت‌هایی چون کهریزک و مشاهده گوشه ای از عملکرد ددمنشانه رژیم در پشت حصار بازداشتگاه‌ها و آگاه شدن از برخی آدم‌کشی‌های رژیم (از جمله اعتراف مأمور اطلاعاتی همکاریش در حوزة فیلم، پیرامون چگونگی بریدن سر شاپور بختیار)، اکنون مدتی است که "هوائی شده" و هم چون چاووش خوان‌ها، فریاد "انقلابی که بدان خیانت شد" را سرداده است. گوا اینکه مرگ این شبه ستاره ای که او از آن سخن می‌گوید، سه دهه پیش در همان شب زایش خود اتفاق افتاد و او با فاصله ای چندین دهه آن را دریافت کرده است. با این همه، از آن جهت اهمیت دارد که بطور روشن گوشه ای از فرایند فروپاشی بقایای پایگاه حمایتی رژیم را در معرض دید عموم قرار می‌دهد.

در هر حقیقت جمهوری اسلامی با شاخص‌های اصلی زمانه ما و علائم حیات یک نظام از مدتها پیش مرده است، منتها مرده ای که دفن‌کننده ندارد و ظاهراً تا بطور کامل نگردد و فسادش تنفس را بر همگان غیر قابل تحمل نکند و مشام همه را نیاز دارد، اراده معطوف به دفنش فراهم نمی‌شود.

حتی اگر نه از منظر نابهنگامی تاریخی، بلکه از منظر تجربی و با اصطلاح پراگماتیستی هم به واقعیت حکومت اسلامی بنگریم، به مثابه یک نظام وسیستمی که خواه ناخواه تولد جوانی و میانه سالی و مرگ دارد، اکنون دیگر دیری است با استناد به شاخص‌های عینی و قابل رؤیت، وارد فاز انحطاط و گندیدگی کامل خود شده است. تمامی علائم بارز گندیدگی هم چون، خشکیدن پایگاه مردمی و قرار گرفتن نهاد‌های نظامی و ارگانهای سرکوب به مثابه تکیه گاه اصلی رژیم، فربه گی در بار ولایت فقیه و ولایت مطلقه که جز اقتدار کامل خود را برسمیت نمی‌شناسد، خوره خود خوری و شکافهای بی پایان درونی، اقتصادرانی و غیرمولد، زیرزمینی، ورشکسته و تا بن استخوان فاسد، افزایش هولناک شکاف‌های طبقاتی، میلیتاریزم و دخیل بستن به حبل‌المتین اقتدار هسته ای با هزینه‌های ده‌ها میلیاردی، مالیخولیای تولید علوم اسلامی و دهها نشانه بارز دیگر، همه و همه بیانگر گندیدگی تمام عیار جمهوری اسلامی است.

اگر مسامحتاً برای برآمد هر حکومتی انجام یک رسالت و وظیفه تاریخی را

قائل باشیم، رسالتی که می آید تا آن را تحقق بخشد، این وظیفه-گیرم بطور وارونه و به شکل طنز تاریخی - برای جمهوری اسلامی چیزی جز دین زدائی-درمعنای روبیدن اسلام سیاسی و مدعی تصرف قدرت و نجات بشر- نبوده است! این واقعیت درترنم چاووش خوان مرگ جمهوری اسلامی این گونه بیان می شود:

” ما باید قبول کنیم که شکست خورده ایم؛ و برای اینکه این تئمه به گرایش دینی، باقی بماند، باید بپذیریم که گزینه ای هستیم در کنار سایر گزینه ها. باید ما مردم را باور کنیم و گرایشات فکری و اعتقادی آنها را به رسمیت بشناسیم. باید در کنار سایر نحله های فکری و اعتقادی و گرایشات سیاسی قرار بگیریم و یکی از آنها بشویم” مدت ها است که فصل ورشکستگی ما فرا رسیده و فصل خدا حافظی ما؛ خدا حافظ آرزوهای به خاک افتاده انقلاب!

ما نشان دادیم که دینداران و روحانیان، اگر بر مسند قدرت بنشینند، می توانند دروغ بگویند؛ می توانند ظلم کنند؛ می توانند غارت کنند؛ می توانند آدم بکشند.

ما دروغ گفتیم؛ ما فریب دادیم؛ ما برای حفظ قدرت، چه شررها کرده ایم!

ما غارت کردیم! ما آدم کشتیم! ما آدم کشته ایم! “

گرچه گنبدی یکی نظام حکومتی، عینا معادل گنبدی جامع نیست، اما درعین حال این هم واقعیتی است که اگر رابطه یک عضو گنبدی و مرده، از اندام زنده جامعه قطع نشود، کل اندام هیچگاه روی آسایش و راحتی به خود نخواهد دید. این آن پیامی است که شنیدن آوای مرگ جمهوری اسلامی با خود همراه دارد، برای دفن مرده ای که دفنش به تأخیر افتاده باید شتاب بیشتری کرد!

۲۱-۰۲-۱۳۹۱ ۲۰۱۲-۰۵-۱۱

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de>

*- کلیپ نوری زاد:

معنای پیروزی چپ در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه

شیدان وثیق



پرسش و پاسخی با نشریه خاک (*) - بهمن خدادادی

مهمترین تفاوت اساسی دوره‌ی سیاسی جدیدی که با حکومت چپ در فرانسه آغاز می‌شود با حکومت سابق راست، به باور من، در این خواهد بود که ننگی به نام «سیستم سارکوزی» برداشته می‌شود. ننگی به نام مماسات‌طلبی با «ارزش‌های» ارتجاعی، پوپولیستی و ضد خارجی لوپنیسم.

نشریه خاک: در فرانسه نماینده حزب سوسیالیت در ائتلافی با جبهه متحد چپ و گروه‌های دیگری توانسته کرسی ریاست جمهوری را تصاحب کند فارغ از تحلیل‌های خبری، قدرت‌گیری چپ در فرانسه به چه معنایی دارد؟ اساساً این چپ قادر به تغییر وضع موجود خواهد بود؟ اگر آری کدام تغییر وضع موجود؟

شیدان وثیق: در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه ائتلافی بین حزب سوسیالیست، جبهه‌ی چپ و گروه‌های دیگر چپ به وجود نیامد و نمی‌توانست به‌وجود آید. گروه‌های چپ و حتا سبزها (اکولوژیست‌ها) که توافق نامه‌ای با حزب سوسیالیست امضا کردند، جدا گانه با نامزدهای خود در کارزار انتخاباتی شرکت می‌کنند. تنها جبهه چپ است که از ائتلاف سه سازمان حزب کمونیست، حزب چپ و یک گروه کوچک چپ دیگر تشکیل می‌شود. نامزد این جبهه، ژان‌لوک ملانشون، در دور اول کمی بیش از ۱۱٪ رأی می‌آورد که نسبت به آرای پیشین حزب کمونیست فرانسه در انتخابات (بین ۵ تا ۷٪)، پیشرفت قابل توجهی است. به واقع در طول تاریخ معاصر فرانسه تنها دو بار جبهه‌ای ائتلافی از احزاب سوسیالیست، کمونیست و رادیکال در این کشور به وجود می‌آید. یک بار

در سال ۱۹۳۶ به هنگام شکل‌گیری جبهه‌ی خلقی و بار دوم در سال ۱۹۸۱ با پیروزی فرانسوا میتران از حزب سوسیالیست در انتخابات ریاست جمهوری.

در انتخابات اخیر، مردم چپ فرانسه و آنان که مخالف تمدید ریاست جمهوری سارکوزی بودند، در اکثریت ۵۱،۶٪ به کاندیدای حزب سوسیالیست، فرانسوا هولاند، رای می‌دهند. چنین آرای‌البته به معنای تشکیل جبهه‌ی واحد حکومتی چپ، همچنان که در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۸۱ به وجود آمد، نیست. چون مذاکراتی بدین خاطر صورت نگرفت. چون اختلاف‌ها بین برنامه‌های حزب سوسیالیست، جبهه چپ و اکولوژیست‌ها بسیارند. سرانجام چون کاندیدای حزب سوسیالیست همواره از ابتدای کارزار بر اساس برنامه‌ی پیشنهادی خود و سازمانش مبارزه‌ی انتخاباتی خود را تا به آخر و تا پیروزی بر رقیب راست به پیش می‌برد.

سیستم انتخاباتی دو دوره‌ای در فرانسه (دو نامزدی که بیش از دیگران در دور اول رای می‌آورند به دور دوم راه می‌یابند) به گونه‌ای است که بدون ایجاد ائتلافی یا جبهه‌ای، این امکان وجود دارد که کاندیدایی با کسب رای کسانی که در دور اول به نامزد دیگری رای داده‌اند، بتواند اکثریت آرا را به دست آورد. به عنوان نمونه در انتخابات اخیر، اکثریت بزرگی از مردمی که به جبهه چپ و سبزها رای داده بودند، در دور دوم، بی‌آن که با برنامه معتدل سوسیالیست‌ها توافق داشته باشند، اما بنا بر همبستگی تاریخی و دیرینه چپ‌ها در انتخابات در فرانسه و اینک در مخالفت با سارکوزی، به کاندیدای حزب چپی که بالا ترین رای را می‌آورد (یعنی فرانسوا هولاند) رای می‌دهند و او را به پیروزی می‌رسانند. حتا بخشی از نیروهای میانه‌رو و راست جمهوری‌خواه در مخالفت با جریان افراطی راست، پوپولیستی و خارجی ستیز لوپن (با ۱۸٪ رأی در دور اول یعنی ۶ میلیون نفر که بسیار زیاد است) و در مخالفت با دنباله‌روی سارکوزی از این جریان، به هولاند رای می‌دهند.

همه‌ی آرای ۵۱٪ به نفع هولاند، البته به معنای حمایت از برنامه‌ی حزب سوسیالیست و نامزدش نیست. در عین حال نیز بدین معنا نیست که چپ در جامعه‌ی فرانسه تبدیل به اکثریتی اجتماعی و فرهنگی شده است. مجموعه‌ی آرای چپ در فرانسه، از سوسیالیست تا چپ رادیکال، همچنان رقمی نزدیک به ۴۴٪، گاه کمی بیشتر و گاه کمتر است.

برنامه‌ی فرانسوا هولاند و حزب سوسیالیست فرانسه برای خروج از وضعیت

اسفباری که ۵ سال حکومت ساکوزی به جای گذاشته است، برنامه‌ای سوسیال دموکراتیک در حفظ نظام بازار و سرمایه و بنیادهای اساسی آن اما در شکلی معقول تر و کمتر خشن، ضد مرمی و افسار گسیخته است. تغییر سیستم در دستور کار هیچ یک از جریان‌های چپ (حتا تا حدودی جبهه چپ) به جز شاید یکی دو گروه سابقاً تروتسکیستی که نزدیک به ۲٪ و گاه تا ۴٪ در انتخابات رای می‌آورند، نیست. در این باره نه خود سوسیالیست‌ها و هولاند ادعای بیشتری می‌کنند و نه جریان‌های چپ رادیکال فرانسه و جهان باید دچار توهم و تخیل شوند.

مهمترین تفاوت اساسی دوره‌ی سیاسی جدیدی که با حکومت چپ در فرانسه آغاز می‌شود با حکومت سابق راست، به باور من، در این خواهد بود که ننگی به نام «سیستم سارکوزی» برداشته می‌شود. ننگی به نام مداخلات‌طلبی با «ارزش‌های» ارتجاعی، پوپولیستی و ضد خارجی لوپنیسم. ننگی برای جمهوری، دموکراسی در فرانسه که مجلس و نهادهای دموکراتیک را به نفع رئیس‌جمهور و یکه تازهای بی حد و حصر او کنار می‌زد. ننگی که کمترین ارزشی برای مذاکره با سندیکاها، جامعه‌ی مدنی و انجمن‌های اجتماعی قائل نبود. ننگی که در همه‌ی امور سیاسی، قضایی، رسانه‌ای و... بی‌شرمانه و آمرانه دخالت می‌کرد. ننگی که توی سر بیکاران با تنبل خواندن آن‌ها می‌زد. ننگی که با انگشت نما کردن مردمان مقیم فرانسه از ملیت‌های دیگر، هم صدا با لوپن و لوپنیسم می‌شد.

اما این که دولت جدید تا چه حد می‌تواند فرانسه را از بحران کنونی‌اش، از بحران سرمایه‌داری که در حقیقت معضل و بغرنجی اروپایی و جهانی است، برهاند؟ تا چه حد می‌تواند مشکل بی‌کاری و بی‌ثباتی شغلی ۵ میلیونی در فرانسه را کاهش دهد؟ تا چه حد می‌تواند مشکل کم‌درآمدی و دستمزدهای پایین میلیون‌ها نفر را حل کند؟ تا چه حد می‌تواند به مشکل رکود اقتصادی و عدم رشد پایان دهد؟ بی‌عدالتی‌های بیشمار دیگر را حل کند؟... همه‌ی این‌ها تنها در صورتی می‌تواند پاسخ‌هایی بیابند که شرایط و عوامل مختلفی دست به دست هم دهند.

یکم اینکه جنبش‌های اجتماعی برای تغییرات بنیادین ضد سیستمی در فرانسه شکل گیرند. تداوم، رشد و گسترش پیدا کنند. در عین حال نیز قادر به ارائه راه‌حل‌هایی آلترناتیوی و جایگزینی شوند که این خود البته کار ساده‌ای نیست بلکه یکی از بغرنج‌های دوران کنونی ما می‌باشد. دوم این که چون بحران اروپایی و جهانی است، در دیگر کشورهای سرمایه‌داری نیز همین گونه جنبش‌های اجتماعی در جهت نفی سیستم اقتصادی حاکم بر جهان کنونی شکل گیرند، گسترش یابند و در

هم‌بستگی، هم‌سویی و هم‌کاری با هم قرار گیرند. تغییرات بنیادین سیستمی بیش از پیش از توانایی‌های کشوری و ملی خارج و در چهارچوبی منطقه‌ای و جهانی قابل تصور می‌شوند.

در پی انتخابات اخیر فرانسه و پیامدهای غیر قابل پیش‌بینی آن، تنها پرسشی که امروز می‌توان کرد چنین است: آیا این انتخابات می‌تواند دینامیسمی در دیگر کشورها بویژه در اتحادیه اروپا، حتا در بعدی محدود، به وجود آورد؟

آن چه که مسلم است این است که هر چه بیشتر جنبش‌های سیاسی-اجتماعی در جهت تغییر ساختاری مناسبات سرمایه‌داری رشد و گسترش پیدا کنند، هم در مقیاسی اروپایی و هم در گستره‌ای جهانی، زمینه‌ها و شرایط تغییرات سیستمی بیشتر فراهم خواهند شد.

مه ۲۰۱۲ - اردیبهشت ۱۳۹۱

cvassigh@wanadoo.fr

(*) آدرس سایت نشریه خاک : <http://khakpress.com>